

حلقه مفقوده سیاست در ایران



وقتی انتخابات برگزار می‌شود، اما مسئولیت سیاسی صاحب مشخصی ندارد

هر بار که انتخاباتی در ایران نزدیک می‌شود، نام احزاب، جبهه‌ها و ائتلاف‌ها دوباره بر سر زبان‌ها می‌افتد. نشست‌هایی برگزار می‌شود، فهرست‌هایی بسته می‌شود و چهره‌های سیاسی از ضرورت وحدت، مشارکت و تشکیل دولت کارآمد سخن می‌گویند. در آن چند هفته، ممکن است به نظر برسد که احزاب بازیگران اصلی سیاست کشورند. اما کافی است انتخابات تمام شود تا پرسشی قدیمی دوباره خود را نشان دهد: این تشکله‌ها در فاصله دو انتخابات کجا هستند و در قبال تصمیم‌های کسانی که به قدرت رسانده‌اند چه مسئولیتی می‌پذیرند؟

اگر نماینده‌ای با حمایت یک فهرست وارد مجلس شود و چند ماه بعد برخلاف وعده‌های آن فهرست رأی بدهد، چه کسی باید به رأی‌دهندگان توضیح دهد؟ اگر دولتی با پشتیبانی مجموعه‌ای از جریان‌های سیاسی تشکیل شود و سیاست اقتصادی‌اش نتیجه نامطلوبی به بار آورد، کدام حزب مسئولیت دفاع از آن سیاست یا نقد سهم خود در شکل‌گیری آن را می‌پذیرد؟ شهروند باید مطالبه‌اش را از چه کسی پیگیری کند: فرد منتخب، حامیان انتخاباتی او یا ائتلافی که احتمالاً تا انتخابات بعدی نشانی از آن پیدا نمی‌شود؟

این پرسش‌ها به یک خلأ مهم در ساختار سیاسی ایران اشاره دارند. ما انتخابات داریم، تشکله سیاسی داریم و منازعه سیاسی هم کم نداریم؛ اما میان جامعه، رقابت انتخاباتی و اداره کشور، نهادهای سیاسی پایدار و پاسخ‌گو به اندازه کافی شکل نگرفته‌اند. در نتیجه، قدرت میان افراد و مجموعه‌های مختلف جابه‌جا می‌شود، بی‌آنکه همیشه بتوان مسیر شکل‌گیری تصمیم، برنامه پشتیبان آن و مسئول نتیجه‌اش را به روشنی دنبال کرد. حلقه مفقوده سیاست ایران، حزبی است که پیش از انتخابات برنامه داشته باشد، پس از انتخابات در برابر آن برنامه بایستد و در همه این مدت با جامعه ارتباط زنده نگه دارد.

حزب، فراتر از دفتر و عنوان

وجود حزب را نباید با داشتن نام، پروانه فعالیت، ساختمان یا شورای مرکزی یکی دانست. این‌ها ممکن است برای آغاز کار لازم باشند، اما به تنهایی از یک تشکله، نهاد سیاسی مؤثر نمی‌سازند. حزب زمانی معنا پیدا می‌کند که گروهی از شهروندان بر پایه دیدگاهی نسبتاً روشن درباره اداره کشور گرد هم بیایند، برای تحقق آن برنامه بنویسند، اعضای خود را سازمان دهند، نیرو تربیت کنند و برای رسیدن به قدرت یا اثرگذاری بر آن، مسئولیت علنی بپذیرند.

...ادامه در صفحه ۲

روایت عمیق سیاست و اقتصاد

حکمران

حزب تمدن نوین اسلامی

تمدن در نصف جهان

گزارش حکمران از افتتاح اولین دفتر استانی حزب تمدن نوین اسلامی در استان اصفهان



«حکمران» رسانه شماست، در انتشار آن مشارکت کنید



ریچارد هاس:

بن بست با ایران پایدار نیست



مایکل سی. هوروویتز:

ایران چگونه جنگ را تغییر داد؟



گفت‌وگو با یوسف عزیزی و ابوالفضل بازرگان:

بازدارندگی در عصر جنگ



حلقه مفقوده سیاست در ایران



است درست باشد، زیرا تصمیم‌های عمومی حاصل کار نهادهای متعدّدند. اما فقدان تعهد حزبی روشن، این ابهام طبیعی را به راهی برای گریختن از پاسخ‌گویی تبدیل می‌کند.

برای شهروند نیز چنین وضعی فرساینده است. او در انتخابات با فهرست‌ها، شعارها و نامزدها روبه‌رو می‌شود، ولی در طول دوره مسئولیت، نشانی ثابتی برای پیگیری وعده‌ها ندارد. اگر از عملکرد منتخب ناراضی باشد، تا انتخابات بعدی ابزار محدودی برای اثرگذاری بر جریان حامی او پیدا می‌کند. در نبود ارتباط سازمان‌یافته، رابطه مردم و سیاست به لحظه رأی‌دادن یا واکنش به بحران‌ها محدود می‌شود؛ حال آنکه اداره کشور

وعده‌های پیشین می‌سجند؟ وقتی پاسخ این پرسش‌ها عمدتاً به قضاوت و توان فردی نماینده وابسته باشد، سیاست پیش از اندازه شخصی می‌شود.

هزینه سیاست فردمحور

تکیه بر افراد به‌خودی‌خود عجیب نیست؛ سیاست همواره به شخصیت، مهارت و شجاعت افراد نیاز دارد. مشکل از جایی آغاز می‌شود که فرد تقریباً همه بار نمایندگی، برنامه‌ریزی و پاسخ‌گویی را به‌تنهایی حمل کند. در این وضعیت، با تغییر افراد، تجربه‌ها نیز پراکنده می‌شود. تیمی که امروز درباره یک مسئله مطالعه کرده، ممکن است فردا کنار برود و گروه بعدی همان مسیر را دوباره از ابتدای کند.

سیاست فردمحور همچنین راه را برای وعده‌های مبهم باز می‌کند. نامزد می‌تواند هم‌زمان از کاهش تورم، افزایش هزینه‌های عمومی، گسترش حمایت‌ها و کاهش فشار بر منابع دولت سخن بگوید، بی‌آنکه ناچار شود نسبت این وعده‌ها را با یکدیگر توضیح دهد. اگر سازمانی پشت او باشد که سال‌ها درباره بودجه و اقتصاد موضع علنی داشته و کارشناسانش باید از برنامه دفاع کنند، بیان چنین وعده‌هایی دشوارتر می‌شود. حزب دارای حافظه و اعتبار، از نامزد خود می‌خواهد وعده‌ای بدهد که بعداً بتواند از آن دفاع کند.

پیامد دیگر، دشواری تعیین مسئولیت پس از انتخابات است. وقتی تصمیمی موفق باشد، افراد و جریان‌های زیادی آن را به نام خود ثبت می‌کنند. وقتی همان تصمیم شکست بخورد، مرز مسئولیت ناگهان مبهم می‌شود. حامی انتخاباتی می‌گوید در اجرا دخالت نداشته؛ مسئول اجرایی می‌گوید شرایط تغییر کرده؛ نماینده می‌گوید تصمیم نهایی در جای دیگری گرفته شده است. بخشی از این توضیح‌ها ممکن

این فاصله را می‌توان در چند صحنه آشنا دید. نخست، احزابی که مهم‌ترین دوره فعالیتشان به هفته‌های منتهی به انتخابات محدود می‌شود. دوم، جبهه‌هایی که برای معرفی فهرست تشکیل می‌شوند، اما پس از پیروزی یا شکست، برنامه مشخصی برای ادامه کار ندارند. سوم، تشکلهایی که بیش از آنکه از اعضا و شعب استانی نیرو بگیرند، به اعتبار چند چهره شناخته‌شده متکی‌اند. چهارم، ائتلاف‌هایی که برای حمایت از یک نامزد به توافق می‌رسند، اما درباره سیاست‌های او در دوره مسئولیت، سازوکار روشنی برای گفت‌وگو و پاسخ‌گویی ندارند.

البته همه احزاب و جریان‌های سیاسی ایران یکسان نیستند. برخی سابقه تشکیلاتی، شبکه اعضا و فعالیت فکری مستمر دارند. باین حال، تصویری که در سطح کلان از سیاست حزبی کشور دیده می‌شود، همچنان تصویری از غلبه رابطه‌های شخصی و ائتلاف‌های کوتاه‌مدت بر سازمان‌دهی پایدار است. تفاوت مهمی وجود دارد میان آنکه چند حزب از یک فرد حمایت کنند و آنکه فردی در مسیر فعالیت حزبی رشد کرده، با برنامه‌ای مصوب وارد رقابت شده و پس از انتخاب نیز در برابر تشکیلات و رأی‌دهندگان پاسخ‌گو بماند.

برای روشن شدن این تفاوت، کافی است از یک نماینده فرضی بپرسیم چرا وارد مجلس شده است. ممکن است بگوید برای حل مسئله آب، حمایت از تولید یا اصلاح آموزش نامزد شده است. اما چه نهادی این اولویت‌ها را پیش از انتخابات بررسی کرده؟ چه کسانی راه‌حل‌ها را نوشته‌اند؟ اگر در مجلس با طرحی روبه‌رو شود که میان منافع کوتاه‌مدت حوزه انتخابیه و برنامه بلندمدت کشور تعارض ایجاد می‌کند، با چه سازوکاری تصمیم می‌گیرد؟ اگر چهار سال بعد دوباره نامزد شود، چه نهادی کارنامه او را با

باشد اعضا چگونه در تصمیم‌ها مشارکت می‌کنند و چه کسانی اختیار دارند به نام حزب سخن بگویند. اگر نامزد مورد حمایت حزب به قدرت رسید، نسبت تصمیم‌های او با برنامه اعلام‌شده نیز باید روشن بماند.

این کارکرد، سیاست را برای مردم قابل فهم‌تر می‌کند. شهروند نمی‌تواند سوابق، روابط و نظرات همه نامزدها را به‌تنهایی بررسی کند. حزب شناخته‌شده می‌تواند مجموعه‌ای از مواضع و تعهدات را پیش روی او بگذارد، رأی‌دهنده آنگاه تنها به نام یک فرد رأی نمی‌دهد؛ درباره برنامه‌ای داوری می‌کند که پشتوانه سازمانی دارد و قرار است بعداً نیز قابل پیگیری باشد.

از سوی دیگر، حزب می‌تواند تجربه‌های پراکنده جامعه را به تصمیم سیاسی تبدیل کند. مسئله یک معلم درباره کیفیت مدرسه، دغدغه یک کارگر درباره امنیت شغلی یا اعتراض یک خانواده به هزینه مسکن، تازمانی که جدا از هم شنیده شوند، شاید تنها در حد گلایه باقی بمانند. تشکیلات سیاسی ریشه‌دار می‌تواند این تجربه‌ها را جمع‌آوری کند، به پژوهش و برنامه تبدیل کند و از مسیر انتخابات، قانون‌گذاری و گفت‌وگو با نهادهای اجرایی پیگیری کند. حزب در بهترین حالت، راهی است که از خلال آن مسئله مردم به دستور کار حکومت می‌رسد.

فراوانی تشکل، کمیابی تشکیلات

در ایران نمی‌توان گفت حزب وجود ندارد. اصل ۶۶ قانون اساسی فعالیت احزاب و جمعیت‌ها را با شرایط مقرر به رسمیت شناخته و قانون نحوه فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی نیز برای تشکیل و فعالیت آن‌ها چارچوبی تعیین کرده است. بنابراین، مسئله اصلی نبود عنوان حقوقی حزب نیست. مسئله فاصله میان وجود تشکل‌های ثبت‌شده و حضور احزاب ریشه‌دار در زندگی سیاسی کشور است.

محمد شعبانعلی
کارشناس سیاسی

...ادامه سرمقاله

در چنین تعریفی، حزب فقط وسیله ورود افراد به مجلس، شورا یا دولت نیست. حزبی که در آموزش یا مسکن برنامه‌ای ارائه می‌کند، باید بتواند توضیح دهد منابع مالی آن برنامه از کجا تأمین می‌شود، اجرای آن چه موانعی دارد و در چه زمانی می‌توان نتیجه‌اش را سنجید. باید معلوم



انتخابات در ایران برگزار می‌شود، احزاب و ائتلاف‌ها فهرست انتخاباتی ارائه می‌کنند و نامزدها با وعده‌های مختلف وارد رقابت می‌شوند؛ اما پس از پایان انتخابات، اغلب مشخص نیست چه نهادی باید مسئولیت پیگیری آن وعده‌ها و پاسخ‌گویی درباره عملکرد افراد منتخب را بر عهده بگیرد. فاصله میان رأی مردم، برنامه انتخاباتی و مسئولیت پس از پیروزی، یکی از خلأهای مهم سیاست حزبی در ایران است.



حزب واقعی نمی‌تواند صرفاً در هفته‌های منتهی به انتخابات فعال شود و پس از اعلام نتایج به حاشیه برود. یک تشکل سیاسی مؤثر باید پیش از انتخابات برنامه داشته باشد، درباره جزئیات و هزینه اجرای آن پاسخ دهد، نیرو تربیت کند و پس از رسیدن نامزدهای مورد حمایت خود به قدرت نیز عملکرد آنان را با وعده‌های اعلام‌شده مقایسه و درباره میزان تحقق برنامه‌ها به جامعه گزارش کند.

به گفت‌وگویی پیوسته نیاز دارد.

برنامه‌ها چگونه بی‌صاحب می‌شوند؟

یکی از نشانه‌های ضعف جزئی را می‌توان در سرنوشت برنامه‌های عمومی دید. در کشور کم از «طرح تحول»، «سند راهبردی»، «برنامه جامع» و وعده اصلاح ساختاری سخن گفته نشده است. بعضی از این طرح‌ها حاصل کار کارشناسی جدی‌اند. بااین حال، میان نوشتن یک سند و ایجاد نیروی سیاسی متعهد به پیگیری آن فاصله زیادی وجود دارد.

فرض کنیم جریانی سیاسی وعده می‌دهد سه‌م مدارس دولتی را در آموزش باکیفیت افزایش دهد. این وعده به ده‌ها تصمیم درباره بودجه، تربیت معلم، توزیع امکانات، وضعیت مدارس خاص و اختیارات استان‌ها گره می‌خورد. اگر جریان حامی آن تنها در آستانه انتخابات فعال شده باشد، پس از پیروزی چه کسی تعارض‌های میان این تصمیم‌ها را حل می‌کند؟ چه کسی در برابر مخالفت ذی‌نفعان می‌ایستد؟ چه کسی هر سال به مردم گزارش می‌دهد که کدام شاخص بهتر شده و کدام وعده عقب مانده است؟

برنامه بدون سازمانی که آن را حمل کند، به‌سادگی به متنی باگایانی شده تبدیل می‌شود. از سوی دیگر، سازمان بدون برنامه نیز ممکن است به محلی برای توزیع نفوذ و منصب بدل شود. سیاست حزبی مؤثر به هر دو نیاز دارد: برنامه‌ای که بتوان درباره آن دوری کرد و تشکیلاتی که در برابر اجرای آن مسئول باشد. این موضوع در مسائل بلندمدت حساس‌تر است. اصلاح نظام بانزستگی، بهبود وضعیت آب، نوسازی صنعت یا کاهش نابرابری آموزشی با یک دستور و در یک دوره کوتاه حل نمی‌شود. این مسائل به سال‌ها پیگیری، اصلاح خطا و حفظ بخش‌های موفق سیاست نیاز دارند. اگر هر گروه تازه‌ای که به قدرت می‌رسد از نو مسئله را تعریف کند، کشور بخشی از توان خود را صرف تکرار گذشته خواهد کرد. حزب دارای مرکز پژوهشی، نیروهای آموزش دیده و آرشیزاریایی سیاست‌ها می‌تواند تجربه را از یک دوره به دوره بعد منتقل کند؛ حتی زمانی که در قدرت نیست.

کادرسازی؛ کاری که نباید پس از پیروزی آغاز شود

در ایران بارها دیده‌ایم که پس از یک پیروزی انتخاباتی، تازه پرسش «چه کسی برای این مسئولیت مناسب است؟» مطرح می‌شود. گویی یافتن وزیر، استاندار، مدیر شهری یا رئیس یک سازمان را می‌توان از روز بعد از پیروزی آغاز کرد. در چنین شرایطی، طبیعی است که حلقه آشنای افراد دوباره در مرکز انتخاب‌ها قرار گیرد. زمان کوتاه است، اعتماد به افراد ناشناخته دشوار است و کسانی که سابقه همکاری شخصی دارند، در دسترس‌ترند.

حزب جدی باید این مسئله را سال‌ها زودتر حل

کند. باید اعضایش را در مسئولیت‌های کوچک و واقعی بیازماید؛ به آن‌ها بوجه‌خوانی، حقوق عمومی، اداره سازمان، گفت‌وگو با ذی‌نفعان و سنجش نتیجه سیاست را بیاموزد. کسی که قرار است روزی درباره آموزش تصمیم بگیرد، باید پیش‌تر مدرسه، معلم، خانواده و ساختار اداری آموزش را از نزدیک شناخته باشد. کسی که برای مدیریت شهری آماده می‌شود، باید درباره حمل‌ونقل، مسکن، درآمد پایدار شهرداری و مسائل محله تجربه و دانش انباشته باشد.

این مسیر نباید به دادن امتیاز به اعضای وفادار تقلیل پیدا کند. کادرسازی یعنی شناسایی و توانایی و فراهم کردن فرصت رشد، همراه با ارزیابی سخت‌گیرانه، عضویت در حزب نمی‌تواند جای شایستگی را بگیرد. تشکیلاتی که فقط به نیروهای نزدیک به مدیرانش میدان بدهد، همان مناسبات محدود شخصی را در مقیاسی بزرگ‌تر بازتولید می‌کند. حزب زمانی به کشور خدمت می‌کند که استعدادهای تازه را از شهرها، دانشگاه‌ها، اصناف و فعالیت‌های اجتماعی پیدا کند و برای ورود مسئولانه آنان به عرصه عمومی مسیر بسازد.

نبود چنین مسیرهایی یکی از دلایل احساس بسته‌بودن سیاست برای نسل جوان است. جوانی که در شهر خود مسئله‌ای را خوب می‌شناسد، اغلب نمی‌داند تجربه‌اش را چگونه به مسئولیت سیاسی تبدیل کند. حضور در چند ستاد انتخاباتی ممکن است برای او ارتباط ایجاد کند، اما الزاماً مهارت اداره عمومی نمی‌آموزد. حزب محلی فعال می‌تواند این فاصله را پر کند؛ مسئله‌ای واقعی به او بسپارد، از او طرح بخواهد، امکان نقد طرح را فراهم کند و اگر عملکردش خوب بود، مسئولیت بزرگ‌تری بدهد. این مسیر از سیاست‌ورزی نمایشی بسیار دشوارتر، اما برای آینده‌کشور سودمندتر است.

بدون حضور محلی، نمایندگی کامل نمی‌شود

بخش زیادی از گفت و گوی سیاسی کشور در تهران و میان چهره‌های شناخته شده جریان دارد. در مقابل، زندگی مردم در شهرها و روستاها با مسئله‌هایی پیش می‌رود که همیشه در بحث‌های مرکز دیده نمی‌شوند. بحران آب در یک منطقه، تعطیلی کارخانه‌ای در منطقه دیگر، کمبود پزشک در شهرستانی کوچک یا فرسودگی مدارس در حاشیه شهرها، هر کدام شناخت و پیگیری مستمر می‌خواهد. حزبی که فقط هنگام انتخابات در استان‌ها دفتر باز کند، نمی‌تواند این شناخت را به دست آورد. شعبه محلی باید

بیش از محلی برای نصب پوستر باشد. اعضای آن باید با شوراها، انجمن‌های صنفی، دانشگاه‌ها و گروه‌های مردمی ارتباط داشته باشند؛ گزارش‌های مستند تهیه کنند و بتوانند مسئله محلی را به سطح ملی برسانند. در سوی مقابل، باید تصمیم‌های ملی را نیز برای مردم منطقه توضیح دهند و باز خود آن را منتقل کنند.

این حضور، به حزب امکان می‌دهد از اسارت در نگاه پایتخت‌محور فاصله بگیرد. همچنین به مردم فرصتی می‌دهد که سیاست را فقط در قالب چهره‌های تلویزیونی تجربه نکنند. وقتی عضوی از یک حزب در شهر خود سال‌ها پیگیر یک مسئله عمومی بوده و نتیجه کارش قابل مشاهده است، اعتماد سیاسی بر پایه آشنایی با کارنامه شکل می‌گیرد. چنین اعتمادی پایدارتر از شور کوتاه‌مدت یک کارزار انتخاباتی است.

شفافیت از درون حزب آغاز می شود

نمی‌توان از حزب انتظار داشت در سطح کشور مدافع پاسخ‌گویی باشد، اما درون خود درباره

پول، تصمیم و انتخاب مدیران ابهام داشته باشد. منابع مالی حزب باید روشن باشد. اعضا باید بدانند چه کسانی درباره نامزدها و ائتلاف‌ها تصمیم می‌گیرند و بر چه مبنایی. اگر شورای مرکزی یا دبیرکل خط‌اکند، باید راهی برای نقد، اصلاح و تغییر مسئولان وجود داشته باشد. شفافیت مالی از آن جهت مهم است که حزب در معرض رابطه با صاحبان ثروت و قدرت قرار دارد. هزینه دفتر، فعالیت پژوهشی، رسانه و انتخابات واقعی است. انکار این هزینه‌ها، مسئله را حل نمی‌کند؛ فقط تأمین آن‌ها را از دید عمومی پنهان می‌سازد. وقتی منابع و هزینه‌ها قابل بررسی باشند، هم اعتماد اعضا بیشتر می‌شود و هم می‌توان درباره اثر احتمالی حامیان مالی بر مواضع حزب پرسش کرد.

دموکراسی درون حزبی نیز به معنای برگزاری تشریفاتی یک مجمع نیست، عضو حزب باید بتواند بر برنامه اثر بگذارد، از مسئولان پرسش کند و در تعیین مسیر تشکیلات نقش داشته باشد. اگر تصمیم‌های مهم همیشه در جمعی کوچک و غیررسمی گرفته شوند، عضویت دیگر

معنای مشارکت سیاسی ندارد. چنین حزبی ممکن است در انتخابات موفق هم بشود، اما ظرفیتش برای پرورش مدیر پاسخگو محدود خواهد ماند. کسی که پاسخگوایی را در یک سازمان سیاسی تمرین نکرده، پس از رسیدن به منصب عمومی نیز به سختی آن را می پذیرد.

سهم قواعد سیاسی در ضعف احزاب

با همه این‌ها، مسئله را نباید فقط به کم‌کاری و بی‌فعالان حزبی فروکاست. رفتار احزاب در خلأ شکل نمی‌گیرد. قواعد انتخابات، شرایط فعالیت سیاسی، امکان رقابت و نسبت تشکل‌ها با نهادهای تصمیم‌گیر برانگیزه آن‌ها اثر می‌گذارد. اگر سیاست‌مدار بتواند بدون وابستگی مؤثر به برنامه حزبی به قدرت برسد و پس از آن نیز هیچ هزینه‌ای برای فاصله گرفتن از تعهداتش نپردازد، چرا باید سال‌ها وقت خود را صرف ساخت یک تشکیلات کند؟

از حزب نمی‌توان مسئولیت کامل خواست، اگر سهم او در انتخاب نامزد یا پیگیری برنامه روشن نباشد. همچنین نمی‌توان انتظار داشت حزبی برای مسائل بلندمدت سرمایه‌گذاری کند، اما افق فعالیت سیاسی خود را کوتاه و نامطمئن ببیند. تقویت احزاب به رابطه‌ای متقابل نیاز دارد؛ تشکّل‌ها باید برنامه، شفافیت و انضباط سازمانی عرضه کنند؛ قواعد سیاسی نیز باید امکان فعالیت قانونی، رقابت و پذیرش مسئولیت را برای آن‌ها معنادار سازد.

در این زمینه باید از یک سوء تفاهم پرهیز کرد. تقویت حزب به معنای واگذاری اختیار مردم به چند تشکیلات بسته نیست. برعکس، هدف آن است که انتخاب مردم آگاهانه تر و پیگیری تصمیمها آسان تر شود. اگر حزبی به جای پاسخ گویی، فقط امتیاز بیشتری برای رهبرانانش بخواهد، مسئله حل نشده است. جایگاه سیاسی حزب باید با تعهدات روشن همراه باشد؛ گزارش عملکرد، شفافیت مالی، مشارکت اعضا و پذیرش مسئولیت تصمیم هاییکه به نام آن گرفته می شود.

از کجایم توان شروع کرد؟

برای تغییر این وضعیت، نیاز نیست
منتظر طرحی عظیم و یک‌باره بمانیم.
نقطه آغاز می‌تواند چند تعهد روشن و
قابل سنجش باشد. هر حزب یا
ائتلافی که در انتخابات از نامزدی یا
فهرستی حمایت می‌کند، برنامه
مورد توافق خود را پیشاپیش
منتشر کند. در آن برنامه، چند
اولویت محدود، راه‌اجرای آن‌ها
و معیار سنجش نتیجه
مشخص باشد. پس از انتخابات
نیز در زمان‌های معین گزارش دهد
که منتخب مورد حمایتش چه کرده و
حزب با کدام تصمیم‌ها موافق یا مخالف
است.

احزاب می‌توانند هر سال گزارشی از اعضای فعال شعب، فعالیت‌های پژوهشی و منابع مالی خود ارائه دهند. این گزارش لازم نیست در آرزای پرچم یا پرزرق و برق باشد. صداقت درباره اندازه واقعی تشکیلات، از ادعای داشتن شبکه‌ای گسترده که تنها روی کاغذ وجود دارد، اعتبار بیشتری می‌آورد. حزبی که می‌گوید در سه استان فعال است و کارنامه آن سه استان را نشان می‌دهد، پایه‌ای محکم‌تر از تشکیلی دارد که از حضور سراسری سخن می‌گوید اما نشانی از فعالیت روزمره‌اش دیده نمی‌شود.

رسانه‌ها نیز می‌توانند به جای تمرکز دائمی بر اختلاف اشخاص، از احزاب درباره برنامه‌ها بپرسند. وقتی حزبی وعده ساخت مسکن یا بهبود دستمزد می‌دهد، پرسش بعدی باید درباره هزینه، زمان و موانع اجرا باشد. وقتی از نامزدی حمایت می‌کند، باید معلوم شود در برابر عملکرد او چه تعهدی می‌پذیرد. چنین پرسش‌هایی احزاب را به تدریج از صدور مواضع کلی به سمت سیاست‌گذاری دقیق‌تر می‌برد. رأی‌دهندگان هم می‌توانند از فهرست‌های انتخاباتی بیش از معرفی نامزد مطالبه کنند.

فهرست باید توضیح دهد اعضای پس از سرچ اولویت‌هایی توافق کرده‌اند و پس از ورود به مجلس یا شور چگونه هماهنگی عمل خواهند کرد. اگر نامزدها پس از پیروزی مسیرهای کاملاً متفاوتی رفتند، تشکیلات حامی باید درباره کیفیت انتخاب اولیه خود پاسخ دهد. این مطالبه، هزینه معرفی شتاب‌ده افراد را بالا می‌برد.

سیاست به حافظه و صاحب مسئولیت نیاز دارد

ایران با کمبود ایده و نیروی علاقه‌مند به فعالیت عمومی روبه‌رو نیست. در دانشگاه‌ها، تشکل‌ها، اصناف، گروه‌های محلی و میان کارشناسان، کسانی هستند که مسئله‌های کشور را می‌شناسند و برای حل آن‌ها فکر می‌کنند. دشواری آنجاست که این توان پراکنده، کمتر به سازمان سیاسی پایدار تبدیل می‌شود. در نتیجه، هر دوره بخشی از تجربه‌ها از دست می‌رود، بسیاری از استعدادها مسیر رشد پیدامی‌کنند و برنامه‌های اعلام‌شده پس از جابه‌جایی افراد بی‌صاحب می‌مانند.

حزب می‌تواند محل جمع شدن این تجربه‌ها باشد، به شرط آنکه خودش را به ستاد انتخاباتی دائمی یا باشگاه چهره‌های سیاسی تقلیل ندهد. باید بتواند میان مردم و تصمیم‌گیران رفت‌وآمدی دوطرفه برقرار کند؛ مسئله را از جامعه بگیرد، برای آن راه‌حل بنویسد، نیروی لازم را آماده‌کند و بعد درباره نتیجه توضیح دهد. چنین حربی حتی وقتی در قدرت نیست، کار سیاسی انجام می‌دهد: سیاست‌های جاری را بررسی می‌کند، خطاها را مستند نشان می‌دهد و پیشنهاد جایگزین ارائه می‌کند.

حلقه مفقوده سیاست ایران همین پیوستگی است؛ پیوستگی میان وعده و اجرا، میان رأی و مسئولیت، میان استعداد جوان و مدیریت آینده، و میان تجربه امروز و تصمیم فردا. تا وقتی این حلقه ضعیف باشد، انتخابات برگزار می شود و افراد تغییر می کنند، اما پرسش های اصلی دوباره بازی می گردند: چه کسی برنامه داشت؟ چه کسی آن را اجرا کرد؟ چه کسی باید پاسخ بدهد؟

حزب واقعی به این پرسش‌ها نشانی می‌دهد. مردم باید بتوانند چند سال پس از رأی‌دادن نیز به همان نشانی مراجعه کنند، برنامه را با نتیجه بسنجند و از کسانی که خواهان قدرت بوده‌اند توضیح بخواهند. اگر سیاست ایران به این نقطه نزدیک شود، احزاب از حاشیه خبرهای انتخاباتی بیرون می‌آیند و به بخشی از ظرفیت اداره کشور تبدیل می‌شوند. آن وقت مسئولیت سیاسی نیز همراه با قدرت جابه‌جا خواهد شد و پس از هر انتخابات، گم نمی‌شود.



تقویت احزاب تنها با افزایش تعداد تشکلهای ثبت شده اتفاق نمی افتد؛ احزاب باید در جامعه حضور مستمر داشته باشند، از مسائل واقعی شهرها و استان ها شناخت پیدا کنند، نیروهای متخصص و مدیران آینده را تربیت کنند و درون خود نیز شفافیت و سازوکار پاسخ گویی داشته باشند. نهادر این صورت می توان میان رأی مردم، برنامه سیاسی، قدرت اجرایی و مسئولیت پذیری یک رابطه پایدار ایجاد کرد.



وقتی سیاست بیش از اندازه فردمحور می‌شود، بخش مهمی از تجربه و دانش سیاسی با تغییر افراد از بین می‌رود و برنامه‌ها نیز با جابه‌جایی مدیران و دولت‌ها بی‌صاحب می‌شوند، در چنین شرایطی، مسئولیت موفقیت‌ها میان افراد و جریان‌های مختلف تقسیم می‌شود، اما هنگام بروز ناکامی، مرز مسئولیت روشن نیست و شهروندان نمی‌دانند برای پیگیری وعده‌ها و عملکرد سیاسی باید به چه نهادی مراجعه کنند.

تمدن در نصف جهان

گزارشی از افتتاح دفتر حزب تمدن نوین اسلامی و سخنان دکتر سید یاسر جبرائیلی



اصفهان در ۱۹ و ۲۰ شهریور ۱۴۰۵ میزبان دبیرکل حزب تمدن نوین اسلامی بود برای افتتاح دفتر حزب در این استان. دکتر سید یاسر جبرائیلی در جمع مردم انقلابی اصفهان از معنای تشکیلات، نسبت آن با انقلاب اسلامی و مسیری سخن گفت که باید میان «آرمان‌های انقلاب» و «مسائل واقعی مردم» برقرار شود؛ مسیری که یک سر آن به عدالت و معیشت مردم می‌رسد و سر دیگرش به استقلال، تربیت نسل آینده و ساختن ایرانی که قرار است در افق تمدن نوین اسلامی نقش آفرینی کند. دفتر حزب تمدن نوین اسلامی در استان اصفهان با معرفی حجت‌الاسلام والمسلمین محمودحید صافی اصفهانی به‌عنوان مسئول استانی حزب فعالیت خود را آغاز کرد. آنچه فضای این حضور را از یک برنامه معمول حزبی فاصله می‌داد، تأکید دبیرکل حزب بر این مسئله بود که یک جریان سیاسی اگر تنها برای حضور در انتخابات، کسب کرسی و رقابت‌های مرسوم سیاسی شکل بگیرد، نسبت خود را با فلسفه انقلاب اسلامی از دست داده است. در بیان دکتر جبرائیلی، تشکیلات باید حلقه‌ای میان «گفتمان انقلاب» و «اداره کشور» باشد؛ یعنی از یک سو به مبانی فکری امام خمینی(ره) و رهبر انقلاب متصل باشد و از سوی دیگر بتواند درباره اقتصاد، آموزش، عدالت، امنیت، مسکن، تولید و زندگی روزمره مردم حرف مشخص داشته باشد.



او عدالت را صرفاً کمک به فقرا یا افزایش چند ردیف حمایتی در بودجه نمی‌داند. از نگاه دکتر جبرائیلی، سؤال عدالت از همان نقطه‌ای آغاز می‌شود که امکانات تولید ثروت توزیع می‌شوند؛ اینکه زمین به چه کسی می‌رسد، اعتبار بانکی در اختیار چه کسانی قرار می‌گیرد، فرصت تحصیل باکیفیت چگونه توزیع می‌شود، منابع عمومی چگونه مصرف می‌شوند و چه کسانی امکان ورود به فرآیندهای اقتصادی و مدیریتی را پیدا می‌کنند. در سند عدالت اجتماعی حزب نیز عدالت به‌عنوان مفهومی فراتر از سیاست رفاهی معرفی شده و بررفع تبعیض، حمایت از مستضعفان، توزیع فرصت‌ها و مقابله با انحصار تأکید شده است.

دکتر جبرائیلی در اصفهان از همین زاویه به مسئله عدالت پرداخت. مضمون سخنان او این بود که اگر سیاست اقتصادی ابتدا امکان خلق ثروت را در اختیار اقلیتی قرار دهد و بعد از دولت انتظار داشته باشیم بخشی از درآمد را میان طبقات پایین توزیع کند، عدالت از ابتدا در نقطه غلطی تعریف شده است.

عدالت باید پیش از توزیع درآمد، در توزیع «امکان» حضور داشته باشد. امکان خانه‌دار شدن، امکان تحصیل، امکان راه‌اندازی کسب‌وکار، امکان دسترسی به اعتبار، امکان ورود به مدیریت کشور و امکان برخورداری از

انسان معرفی شد و سه محور عدالت محوری، استقلال و تولید در مرکز آن قرار گرفت.

عدالت؛ نقطه اتصال آرمان و زندگی روزمره

بخش مهمی از سخنان دکتر جبرائیلی به عدالت اختصاص داشت؛ مفهومی که در ادبیات سیاسی فراوان استفاده شده اما از نگاه او بیش از هر چیز نیازمند بازگشت به معنای ساختاری خود است.



عدالت و استقلال، دو پایه اساسی برای پیوند دادن آرمان‌های انقلاب با زندگی مردم هستند؛ از نگاه جبرائیلی، این مفاهیم زمانی معنا پیدا می‌کنند که مردم در اقتصاد، تولید، تصمیم‌سازی و برخورداری از فرصت‌های برابر، نقش واقعی و مؤثر داشته باشند.

اصفهان بازتاب یافت، بازگشت به سؤال‌های بنیادین انقلاب اسلامی بود. اینکه انقلاب اسلامی برای چه اتفاق افتاد؟ آیا هدف انقلاب صرفاً تغییر صاحبان قدرت سیاسی بود یا قرار بود مناسبات تازه‌ای در اقتصاد، فرهنگ،

سیاست و جامعه شکل بگیرد؟

دکتر جبرائیلی پاسخ این سؤال را در منظومه فکری امام خمینی(ره) و رهبر انقلاب جست‌وجو می‌کند. در این قرائت، استقلال، عدالت اجتماعی، حاکمیت مردم، حمایت از محرومان، نفی سلطه خارجی، مبارزه با اشرافی‌گری و حرکت به سمت تمدن اسلامی اجزای جدا از یکدیگر نیستند؛ قطعات یک منظومه‌اند. به همین دلیل او تأکید کرد که نمی‌توان در سیاست خارجی از استقلال سخن گفت اما در اقتصاد به ساختارهایی وابسته بود که تصمیمات داخلی را تابع ارز، فشار خارجی یا نهادهای بین‌المللی می‌کنند.

نمی‌توان از ارزش‌های انقلاب دفاع کرد اما نسبت به فاصله طبقاتی بی‌تفاوت ماند. نمی‌توان از هویت اسلامی سخن گفت اما آموزش و پرورش را صرفاً کارخانه تولید مدرک و نیروی کار دید و نمی‌توان از اقتدار ملی سخن گفت اما مردم را از متن اقتصاد و سیاست کنار گذاشت. اقتصاد نه صرفاً یک مسئله فنی، بلکه عرصه‌ای مرتبط با عدالت، استقلال و کرامت

جوانان و نیروهای اجتماعی ارتباط برقرار کند و از دل این شبکه، برای مسائل استان راه‌حل تولید شود. تشکیلات زمانی معنا پیدا می‌کند که «مردم» دوباره به متن تصمیم‌سازی بازگردند.

بازگشت به سؤال اصلی انقلاب

یکی از محورهایی که در سخنان دبیرکل حزب در



جبرائیلی: حزب نباید فقط یک ماشین انتخاباتی برای حضور در رقابت‌های سیاسی باشد؛ بلکه باید به مدرسه‌ای برای کادرسازی، تربیت نیروهای متخصص و متعهد، تولید گفتمان و آماده‌سازی مدیرانی تبدیل شود که بتوانند میان آرمان‌های انقلاب و مسائل واقعی جامعه پیوند برقرار کنند.



اصفهان؛ آغاز به کار یک دفتر یا گسترش یک شبکه؟

انتخاب اصفهان برای توسعه فعالیت‌های استانی حزب معنای خاص خود را دارد. شهری با سابقه تاریخی، صنعتی، دانشگاهی، حوزوی و فرهنگی که همزمان بسیاری از مسائل امروز ایران را نیز در خود فشرده کرده است؛ مسئله تولید و صنعت، آب و محیط‌زیست، توسعه نامتوازن، مسکن، مهاجرت، عدالت منطقه‌ای. دکتر جبرائیلی از حزب به‌عنوان یک «شبکه اجتماعی و فکری» سخن گفت، نه صرفاً مجموعه‌ای از دفترهای اداری.

مضمون سخنان او این بود که تشکیلات انقلابی باید بتواند نیروهای مؤمن، متخصص و مسئله‌شناس را در شهرها و استان‌ها پیدا کند؛ کسانی که هم با ادبیات انقلاب آشنا باشند و هم مسئله واقعی جامعه خود را بشناسند.

از همین زاویه، مسئولیت حجت‌الاسلام صافی اصفهانی نیز بیش از مدیریت یک دفتر استانی است. انتظار دبیرکل حزب تمدن نوین اسلامی آن است که دفتر استانی بتواند میان حوزه، دانشگاه، نخبگان اقتصادی، فعالان فرهنگی،

منابعی که متعلق به همه مردم ایران است، ایشان تاکید کرده‌که عدالت نباید به بعد از خلق ثروت موکول شود.

اقتصاد برای مردم، نه مردم برای اقتصاد

دکتر جبرائیلی با دوگانه‌ای که اقتصاد را میان «دولت همه‌کاره» و «بازار ره‌اشده» محدود می‌کند، همراه نیست.

در نگاه او، دولت باید تنظیم‌گر، حافظ منافع عمومی و معمار عدالت باشد، اما مردم باید بازیگران اصلی اقتصاد باقی بمانند. او از اقتصادی سخن گفت که در آن کشاورز، کارگر، تولیدکننده کوچک، تعاونی، کارآفرین و بنگاه دانش‌بنیان اهمیت بیشتری از سوداگری و فعالیت‌هایی داشته باشند که بدون خلق ارزش واقعی، درآمدهای بزرگ ایجاد می‌کنند.

به تعبیر دکتر جبرائیلی، یکی از نقاطی که باید دوباره به اندیشه امام خمینی (ره) بازگشت، نسبت میان مردم و اقتصاد است. او بر «اقتصاد مردمی» تأکید کرد و با استناد به دیدگاه امام خمینی درباره مالکیت و حضور مردم در اقتصاد، بر واگذاری ظرفیت‌های اقتصادی به متن جامعه تأکید کرد.

در اصفهان یک پرسش اساسی مطرح شد: چرا مردمی که انقلاب را به پیروزی رساندند و در بزنگاه‌های تاریخی هزینه استقلال کشور را پرداخته‌اند، نباید بازیگران اصلی اقتصاد باشند؟ از نگاه دبیرکل حزب، مردمی‌سازی با خصوصی‌سازی به معنای متعارف آن یکسان نیست. اگر یک دارایی دولتی صرفاً از دولت به مجموعه‌ای محدود از صاحبان سرمایه منتقل شود، از نگاه او اتفاقی به نام مردمی‌سازی رخ نداده است. مردمی‌سازی زمانی اتفاق می‌افتد که امکان مالکیت، تولید و مشارکت اقتصادی در میان لایه‌های وسیع‌تری از جامعه توزیع شود.

تولید؛ جایی که اقتصاد و استقلال به هم می‌رسند

دکتر جبرائیلی تولید را فقط یکی از بخش‌های اقتصاد ندانست؛ آن را پایه استقلال کشور توصیف کرد. از منظر او کشوری که مواد اولیه، فناوری، بازار، پول یا نیازهای اساسی خود را به تصمیم بازیگران خارجی گره بزند، در بزنگاه‌های سیاسی و امنیتی با محدودیت مواجه خواهد شد. به همین دلیل استقلال اقتصادی در ادبیات حزب با مفاهیمی چون تولید ملی، کاهش آسیب‌پذیری در برابر تحریم، توسعه منطقه‌ای و تقویت ظرفیت‌های درونی پیوند خورده است.

به تعبیر دکتر جبرائیلی، یکی از نقاطی که باید دوباره به اندیشه امام خمینی (ره) بازگشت، نسبت میان مردم و اقتصاد است. او بر «اقتصاد مردمی» تأکید کرد و با استناد به دیدگاه امام خمینی درباره مالکیت و حضور مردم در اقتصاد، بر واگذاری ظرفیت‌های اقتصادی به متن جامعه تأکید کرد.



دبیرکل حزب تمدن نوین اسلامی تأکید کرد که تشکیلات سیاسی زمانی معنا پیدا می‌کند که میان گفتمان انقلاب و مسائل واقعی جامعه پیوند برقرار کند؛ از اقتصاد و تولید و آموزش گرفته تا عدالت، امنیت و تربیت نسلی از نیروهای متخصص و متعهد برای اداره آینده کشور. به گفته او، حزب باید بتواند این مفاهیم را از سطح شعار و موضع‌گیری سیاسی به عرصه برنامه‌ریزی و حکمرانی منتقل کند.

دکتر جبرائیلی در اصفهان از این مسئله به عنوان یکی از درس‌های بزرگ تجربه جمهوری اسلامی یاد کرد: استقلال سیاسی بدون پشتوانه اقتصادی کامل نمی‌شود.

او معتقد است همان‌گونه که جمهوری اسلامی برای استقلال دفاعی به سمت ساخت توان بومی حرکت کرد، در اقتصاد نیز باید سازوکاری ایجاد شود که تکانه‌های خارجی نتوانند زندگی روزمره مردم را به سرعت تحت تأثیر قرار دهند. این نگاه البته برای او به معنای قطع ارتباط با جهان نیست؛ بلکه موضوع اصلی، نوع رابطه با

موضوع امنیت نیز در سخنان دکتر جبرائیلی به تعریف متعارف نظامی محدود نماند. او از امنیتی سخن گفت که ارتش، سپاه، توان دفاعی و فناوری نظامی بخش مهمی از آن هستند، اما همه آن نیستند. در نگاه حزب تمدن نوین اسلامی، امنیت پایدار بر ترکیبی از قدرت دفاعی، انسجام اجتماعی، اعتماد عمومی، استقلال اقتصادی و مشارکت مردم استوار است.

دکتر جبرائیلی تأکید کرد کشوری که مردم آن خود را بیرون از نظام تصمیم‌گیری ببینند، صرفاً با تجهیزات نظامی قدرتمند نمی‌شود. همان

محلی برای گفت‌وگوی فکری، شناسایی نیروها، آموزش، حل مسئله و پرورش مدیران آینده تبدیل شود. این همان مأموریتی است که حزب در فراخوان‌های رسمی خود نیز بر آن تأکید کرده و خود را تشکیلی برای گفتمان‌سازی و کادرسازی در مسیر تمدن نوین اسلامی معرفی کرده است. دکتر جبرائیلی در واقع تلاش کرد مرزی میان «سیاست‌ورزی برای قدرت» و «تشکیلات برای ساختن قدرت اجتماعی» ترسیم کند. قدرت اجتماعی از نظر او زمانی شکل می‌گیرد که مجموعه‌ای از انسان‌ها درباره



مردمی که در دفاع مقدس به عنصر قدرت تبدیل شدند، در جنگ اقتصادی، رسانه‌ای و شناختی نیز باید در مرکز معادله باشند. از نگاه او، یکی از ویژگی‌های اندیشه دفاعی انقلاب اسلامی همین مردمی بودن قدرت است؛ مفهومی که تجربه بسیج، دفاع مقدس و مقاومت اجتماعی در بزنگاه‌های مختلف آن را نمایندگی کرده است.

بنابراین وقتی دکتر جبرائیلی از امنیت سخن می‌گفت، اقتصاد و عدالت را نیز بخشی از همان بحث می‌دانست. فقر، فساد و احساس تبعیض می‌توانند سرمایه اجتماعی را فرسوده کنند و بالعکس، عدالت و مشارکت عمومی می‌توانند بخشی از ظرفیت قدرت ملی باشند.

حزب به مثابه مدرسه کادرسازی

یکی از مهم‌ترین بخش‌های سخنان دکتر جبرائیلی در اصفهان به فلسفه وجودی حزب بازمی‌گشت. چرا حزب؟ اگر قرار نیست حزب فقط ماشین انتخاباتی باشد، پس چه کاری باید انجام دهد؟ پاسخ دکتر جبرائیلی «کادرسازی» و «گفتمان‌سازی» بود. او معتقد است یکی از نیازهای جمهوری اسلامی تربیت نسلی از مدیران است که میان تخصص و تعهد، اقتصاد و عدالت، سیاست و اخلاق و اداره کشور و آرمان‌های انقلاب شکاف نبینند.

در نگاه حزب، همه کودکان باید فارغ از طبقه اجتماعی و منطقه محل زندگی، امکان دسترسی به آموزش باکیفیت داشته باشند و نظام آموزشی نیز به جای تمرکز صرف بر رتبه، آزمون و مدرک، باید انسان مسئول، پرسشگر، مؤمن و دارای توان حل مسئله تربیت کند. این همان نقطه‌ای است که دکتر جبرائیلی آن را به گفتمان انقلاب پیوند می‌زند: انقلاب اسلامی صرفاً برای تغییر یک نظام سیاسی نبود؛ ادعای آن ساختن انسان و جامعه‌ای متفاوت بود.

در این تلقی، دفتر حزب در اصفهان باید به

مسائل اساسی کشور فهم مشترک پیدا کنند، برای آنها راه‌حل تولید کنند و بتوانند در سطوح مختلف مسئولیت بپذیرند.

به همین دلیل دفتر اصفهان نیز قرار نیست تنها تابلویی بر دیوار یک ساختمان باشد. اگر بتواند نیرو تربیت کند، مسئله استان را بشناسد، با مردم ارتباط برقرار کند و برای اداره بهتر کشور ایده تولید کند، مأموریت خود را انجام داده است.

امام انقلاب؛ بازگشت به مردم

نام امام خمینی (ره) در این منظومه تنها یک ارجاع تاریخی نیست. بخش مهمی از ادبیات دکتر جبرائیلی مبتنی بر این برداشت است که باید باردیگر برخی مفاهیم اجتماعی و اقتصادی موجود در اندیشه امام را وارد متن سیاست‌گذاری کرد؛ مفاهیمی مانند نقش مستضعفان، مردم، نفی اشرافی‌گری، استقلال و مقابله با سلطه.

او معتقد است فاصله گرفتن از این مفاهیم، انقلاب را به مجموعه‌ای از نمادهای سیاسی تقلیل می‌دهد. در این نگاه، وفاداری به امام فقط در بزرگداشت تاریخی معنا نمی‌شود؛ باید دید ساختارهای اقتصادی، نظام آموزشی، مدیریت شهری و سیاست عمومی تا چه اندازه با همان آرمان‌ها سازگارند.

همین منطق درباره رهبر انقلاب نیز در سخنان او دیده می‌شود. مفهوم «تمدن نوین اسلامی» که در نام حزب قرار گرفته، مستقیماً به افقی اشاره دارد که در ادبیات رهبر انقلاب، فراتر از تشکیل حکومت اسلامی و به معنای ساختن جامعه و تمدنی مبتنی بر ارزش‌های اسلامی مطرح شده است.

برای دکتر جبرائیلی، حزب باید خود را در همین نسبت تعریف کند: نه صرفاً به عنوان مجموعه‌ای برای اداره چند انتخابات، بلکه به عنوان بخشی از فرآیند تربیت نیرو و تولید

گفتمان برای آینده جمهوری اسلامی.

اصفهان؛ یک ایستگاه از مسیر طولانی‌تر

برنامه اصفهان با افتتاح یک دفتر آغاز شد، اما پیامی که دکتر جبرائیلی تلاش داشت منتقل کند، فراتر از محدوده همان ساختمان بود. در روایت او، مسئله اصلی این نیست که حزب تمدن نوین اسلامی چند دفتر در کشور دارد؛ مسئله این است که این دفاتر چه تعداد مسئله را می‌توانند بفهمند، چند نیروی متخصص و متعهد را می‌توانند گرد هم آورند و تا چه اندازه قادرند میان مردم و ساختار سیاسی ارتباط برقرار کنند.

از همین زاویه، انتخاب حجت‌الاسلام والمسلمین محمدوحید صافی اصفهانی نیز آغاز مسئولیتی است که نتیجه آن را باید در کیفیت فعالیت آینده حزب در استان دید. دکتر جبرائیلی از نیروهای حزب خواست سیاست را از زندگی مردم جدا نبینند. اقتصاد، آموزش، مسکن، تولید، امنیت و عدالت در این نگاه موضوعاتی مجزا نیستند.

همه آنها به یک پرسش بازمی‌گردند: جمهوری اسلامی چگونه می‌تواند میان آرمان‌های آغازین انقلاب و اقتضانات اداره یک جامعه پیچیده در قرن جدید ارتباط برقرار کند؟

پاسخی که دکتر جبرائیلی در اصفهان ارائه می‌کرد، چیزی شبیه این بود: بازگشت به مردم، بازگشت به عدالت و بازگشت به استقلال؛ اما این بار با برنامه، دانش، تشکیلات و نیروی انسانی‌ای که بتواند این اصول را از سطح شعار به سطح حکمرانی منتقل کند. اصفهان از این منظر برای حزب تمدن نوین اسلامی تنها یک نقطه تازه روی نقشه تشکیلاتی کشور نیست. آزمونی است برای اینکه ایده‌ای که در سطح اسناد و مواضع از «اقتصاد مردمی»، «عدالت ساختاری»، «آموزش هویت‌محور» و «امنیت مردم‌پایه» سخن می‌گوید، در میدان واقعی جامعه چگونه خود را نشان خواهد داد.

این شاید مهم‌ترین معنای حضور دکتر جبرائیلی در اصفهان باشد: حزبی که نام «تمدن» را برای خود انتخاب کرده، اکنون باید نشان دهد مسیر تمدن را چگونه از کوچه‌ها و محله‌ها، از کارخانه و دانشگاه، از مدرسه و حوزه و از مسائل واقعی زندگی مردم آغاز خواهد کرد.



از نگاه جبرائیلی، دفتر استانی حزب نباید صرفاً یک ساختار اداری یا انتخاباتی باشد؛ بلکه باید با دانشگاه، حوزه، فعالان اقتصادی و فرهنگی و نیروهای اجتماعی ارتباط برقرار کند، مسائل واقعی استان را بشناسد و از دل این ارتباط، ایده و نیروی انسانی لازم برای حل مسائل کشور و حرکت به سوی تمدن نوین اسلامی را پرورش دهد. اصفهان در این نگاه می‌تواند محلی برای آزمودن این ایده باشد که یک تشکیلات سیاسی چگونه می‌تواند از متن جامعه و مسائل روزمره مردم برای سیاست‌گذاری و کادرسازی نیرو بگیرد.

بازدارندگی در عصر جنگ

گفت‌وگو با یوسف عزیزی و ابوالفضل بازرگان درباره آینده رویارویی ایران و آمریکا



تحولات ماه‌های اخیر، مسئله امنیت ملی و آینده تقابل ایران با آمریکا و اسرائیل را بار دیگر به یکی از مهم‌ترین موضوعات فضای سیاسی و کارشناسی کشور تبدیل کرده است. از تحولات یمن و بازار انرژی تا انتخابات میان‌دوره‌ای آمریکا، از احتمال تشدید فشار نظامی تا آینده برنامه هسته‌ای ایران، مجموعه‌ای از متغیرها در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند که پیش‌بینی آینده را دشوارتر از گذشته کرده است.

در این گفت‌وگو، دکتر یوسف عزیزی و دکتر ابوالفضل بازرگان از دو زاویه نزدیک اما نه کاملاً یکسان به این وضعیت نگاه می‌کنند. عزیزی تلاش می‌کند رفتار آمریکا را در چهارچوب محاسبات قدرت، سیاست داخلی این کشور، بازار انرژی و موازنه منطقه‌ای توضیح دهد و در عین حال تأکید دارد که ایران باید از فرصت موجود برای تقویت بازدارندگی خود استفاده کند. بازرگان اما بر این باور است که تجربه سال‌های اخیر نشان داده ایران نباید حتی سناریوهای کم‌احتمال را کنار بگذارد و باید برای شدیدترین اشکال درگیری نیز آماده باشد.

نقطه مشترک هر دو تحلیلگر روشن است: به اعتقاد آنان، بازدارندگی مؤثر نه مقدمه جنگ، بلکه ابزاری برای افزایش هزینه جنگ و فراهم‌کردن امکان یک مذاکره متوازن‌تر است.

پیش از ورود به بحث اصلی، موضوع سه خلبان ایرانی مطرح شد. چرا این مسئله را تا این اندازه مهم می‌دانید؟

ابوالفضل بازرگان: من پیش از ورود به بحث اصلی می‌خواهم درباره مسئله‌ای صحبت کنم که واقعاً برای من تبدیل به یک دغدغه جدی شده است؛ موضوع سه خلبان ایرانی که براساس اطلاعات مطرح‌شده، ماه‌هاست در قطر در اسارت قرار دارند.

فارغ از تمام اختلافات سیاسی، مسئله نیروهای مسلح و کسانی که در میدان برای کشور خطر می‌کنند باید مسئله‌ای ملی باشد. وقتی یک خلبان می‌داند ممکن است از مأموریت بزن‌گردد



یوسف عزیزی:
مطالعات مربوط به
رؤسای جمهور آمریکا
نشان می‌دهد گاهی
رؤسای جمهور در
دوره‌ای که در سیاست
داخلی با محدودیت
بیشتری روبه‌رو
می‌شوند، فعالیت
خارجی بیشتری پیدا
می‌کنند. البته «فعال‌تر
شدن» الزاماً به معنای
جنگ نیست، برخی
رؤسای جمهور به سمت
مداخله نظامی رفته‌اند و
برخی دیگر تلاش
کرده‌اند در حوزه
سیاست خارجی توافق یا
میراث دیپلماتیک ایجاد
کنند.

مطرح بود؛ ایران به‌عنوان رأس یک شبکه منطقه‌ای و متحدانش به‌عنوان بازوهای آن.

در یک دوره، راهبرد غالب این بود که ابتدا این بازوها تضعیف شوند و بعد فشار به ایران افزایش یابد. اما در مرحله بعد شاهد حمله مستقیم به ایران بودیم. برداشت من این است که آمریکا به همه اهدافی که در ابتدای درگیری برای خود تعریف کرده بود نرسید و به همین دلیل اکنون دوباره مجموعه‌ای از ابزارها را به‌طور هم‌زمان به کار گرفته است؛ فشار اقتصادی، محاصره، حضور نظامی، فشار روانی و تلاش برای مدیریت تحولات منطقه‌ای.

تحولات عراق، لبنان و یمن را نیز باید در همین چهارچوب دید.

در مورد یمن، پیش‌روی‌هایی که اتفاق افتاده اهمیت دارد؛ با این حال همیشه میان تصرف یک موقعیت و حفظ آن تفاوت وجود دارد. در تحلیل نظامی نباید فقط مرحله پیش‌روی را دید، بلکه باید ظرفیت تثبیت موقعیت را هم بررسی کرد.

مسئله دیگر این است که دولت آمریکا احتمالاً به دنبال آن است که هزینه رویارویی آینده با ایران را میان مجموعه بزرگ‌تری از متحدان خود تقسیم کند. یکی از ضعف‌های آمریکا در درگیری قبلی این بود که نتوانست یک ائتلاف گسترده بین‌المللی مشابه برخی جنگ‌های پیشین ایجاد کند. حتی دولت جورج بوش در جنگ عراق تلاش کرد مجموعه‌ای از کشورها را در کنار آمریکا قرار دهد، ولو اینکه مبنای حقوقی آن جنگ محل اختلاف بود.

اکنون ممکن است واشنگتن دوباره به سمت ایجاد نوعی ائتلاف حرکت کند؛ از اروپا گرفته تا برخی کشورهای آسیایی و عربی.

با وجود این، شخصاً احتمال آغاز یک جنگ بسیار گسترده پیش از انتخابات میان‌دوره‌ای آمریکا را بالا نمی‌دانم، هرچند تأکید می‌کنم هیچ سناریویی را نمی‌توان مطلقاً کنار گذاشت.

مادرباره رفتار انسان‌ها صحبت می‌کنیم، نه یک ماشین. تصمیم رئیس‌جمهور آمریکا الزاماً براساس همان منطقی گرفته نمی‌شود که ما از بیرون برای او تعریف می‌کنیم.

به همین دلیل احتمال برخوردهای محدود همچنان وجود دارد.

چرا انتخابات آمریکا در این محاسبه مهم است؟

عزیزی: یکی از دلایل مهم، مسئله انرژی است. افزایش قیمت حامل‌های انرژی مستقیماً روی زندگی مردم آمریکا اثر می‌گذارد و در فضای انتخاباتی اهمیت پیدا می‌کند. قیمت گازوئیل، بنزین و هزینه حمل‌ونقل می‌تواند به سرعت به مسئله سیاسی تبدیل شود.

گازوئیل فقط سوخت خودرو نیست؛ افزایش قیمت آن روی کشاورزی، صنعت و حمل‌ونقل کالا تأثیر می‌گذارد و در نتیجه به تورم عمومی منتقل می‌شود.

بنابراین سیاست‌گذار ایرانی باید این متغیر را جدی بگیرد. اگر یک اهرم در اختیار شماست که محاسبات اقتصادی طرف مقابل را تحت تأثیر قرار می‌دهد، نباید به سادگی آن را از دست بدهید.

این به معنای آن نیست که انرژی تنها عامل تعیین‌کننده تصمیم آمریکا درباره جنگ است، اما یکی از عناصر مهم محاسبه است.

در عین حال نباید تصور کنیم انتخابات همه‌چیز را تعیین می‌کند. ممکن است اطلاعات یا شرایطی به رئیس‌جمهور آمریکا ارائه شود که از نگاه او فوریت امنیتی بیشتری از انتخابات داشته باشد. در آن صورت محاسبه تغییر می‌کند.

به همین دلیل من می‌گویم احتمال جنگ گسترده تا انتخابات کمتر است، اما صفر نیست.

بعد از انتخابات میان‌دوره‌ای چه تغییری ممکن است رخ دهد؟

عزیزی: بعد از انتخابات شرایط می‌تواند متفاوت شود. حتی اگر دمکرات‌ها بخشی از کنگره را در اختیار بگیرند، الزاماً به این معنا نیست که رئیس‌جمهور آمریکا در سیاست خارجی کاملاً محدود می‌شود.

مطالعات مربوط به رؤسای جمهور آمریکا نشان می‌دهد گاهی رؤسای جمهور در دوره‌ای که در سیاست داخلی با محدودیت بیشتری روبه‌رو می‌شوند، فعالیت خارجی بیشتری پیدا می‌کنند.

البته «فعال‌تر شدن» الزاماً به معنای جنگ نیست، برخی رؤسای جمهور به سمت مداخله

نظامی رفته‌اند و برخی دیگر تلاش کرده‌اند در حوزه سیاست خارجی توافق یا میراث دیپلماتیک ایجاد کنند.

اینکه کدام مسیر انتخاب شود، تا حد زیادی به رفتار طرف مقابل و موازنه قدرت بستگی دارد.

اگر ایران بتواند بازدارندگی هم‌سطح و مؤثری ایجاد کند، احتمال اینکه طرف مقابل گزینه نظامی را پرهزینه ببیند افزایش می‌یابد و در آن صورت زمینه یک مذاکره منطقی‌تر فراهم می‌شود.

اما اگر آمریکا احساس کند با فشار نظامی، محاصره و فشار اقتصادی می‌تواند امتیاز بگیرد، طبیعی است که انگیزه بیشتری برای ادامه آن روش داشته باشد.

از این منظر روزها و هفته‌های فعلی برای افزایش توان بازدارندگی ایران اهمیت زیادی دارند.

آقای بازرگان، شما درباره احتمال تشدید جنگ بدبین‌تر هستید. چرا؟

ابوالفضل بازرگان: دلیل اصلی من تجربه همین چند سال است. در چند سال اخیر بارها سناریوهایی مطرح شد که می‌گفتیم احتمال وقوعشان کم است، اما بعد همان سناریوها



ابوالفضل بازرگان:
اگر قرار باشد ایران از
NPT خارج شود اما هیچ
تغییر دیگری در دکتترین
امنیتی خود ایجاد نکند،
باید پرسید فایده چنین
اقدامی چیست، خروج
می‌تواند فشار سیاسی و
اقتصادی تازه‌ای ایجاد
کند. بنابراین هر
تصمیمی در این زمینه
باید بخشی از یک راهبرد
بزرگ‌تر باشد، نه یک
حرکت نمادین.

ایران چگونه جنگ را تغییر داد؟



مایکل سی. هورویتز

پژوهشگر ارشد فناوری و نوآوری در شورای روابط خارجی و استاد ریچارد پری و مدیر «پری ورلد هاوس» در دانشگاه پنسیلوانیا است. او از سال ۲۰۲۲ تا ۲۰۲۴ معاون دستیار وزیر دفاع ایالات متحده در امور توسعه نیرو و قابلیت‌های نوظهور بود.

وقتی ایالات متحده بمباران ایران را آغاز کرد، انتظار داشت به سرعت حکومت این کشور را از پا درآورد. در ۲۴ ساعت نخست جنگ، نیروهای آمریکایی و اسرائیلی حدود ۱۰۰۰ هدف را مورد حمله قرار دادند. طی ۳۷ روز بعد، ۱۲ هزار هدف دیگر را



جنگ ایران نشان داد که در عصر «انبوه دقیق»، پهپادها و موشک‌های ارزان و قابل تولید در مقیاس بالا می‌توانند در برابر سامانه‌های دفاعی بسیار گران قیمت، معادلات جنگ را تغییر دهند و برتری سنتی قدرت‌های بزرگ را به چالش بکشند.

هدایت‌شونده دقیق - به‌طور جدی آغاز شده است. دیگر برای ارتش آمریکا، یا هر ارتش دیگری، ممکن نیست که صرفاً با استفاده از تعداد اندکی سلاح فوق‌پیشرفته، دشمن را مبهوت کند و در یک جنگ تمام‌عیار پیروز شود. کشورهای ضعیف‌تر می‌توانند از طریق رگبارهای تهاجمی با کشورهای قدرتمندتر برابری کنند. در حال حاضر، حمله ارزان‌تر از دفاع است؛ قیمت رهگیرهای مؤثر هنوز به سطح قیمت پهپادها و موشک‌های تهاجمی نرسیده است و همین امر دفاع در برابر «انبوه دقیق» را فوق‌العاده پرهزینه می‌کند. به هر حال، ارتش‌ها نمی‌توانند تا ابد رگبار پهپادهای تهاجمی شاهد-۱۳۶ با قیمت ۳۵ هزار دلار را با موشک‌های پاتریوت چهار میلیون دلاری دفع کنند.

البته جنگ ایران همچنین نشان می‌دهد که فناوری پیشرفته همچنان ضروری است. برای مثال، ایالات متحده در هدف قرار دادن تأسیسات مهم ایران موفقیت زیادی داشت، زیرا از سامانه‌های هوش مصنوعی برخوردار است که می‌توانند اهداف را سریع‌تر از هر زمان دیگری شناسایی و پیشنهاد کنند. تسلیحات فوق‌پیشرفته آمریکا همچنان بسیار دشوارتر از تسلیحات ارزان‌تر رهگیری می‌شوند و احتمال بیشتری دارد که هدف را بایک ضربه نابود کنند.

اما جهان در حال درس گرفتن از ایران است و بر چیزی بنامی‌کنند که اوکراین پیش‌تر روشن کرده بود: آینده جنگ، دست‌کم تا اندازه‌ای، در «انبوه دقیق» نهفته است. اکنون همه کشورها ضرورت تولید و استفاده از تعداد غظیمی از سامانه‌های تسلیحاتی ارزان و مصرف‌شدنی را خواهند

پذیرفت؛ روندی که ماهیت جنگ و موازنه نظامی را تغییر خواهد داد.

گرفتار عادت‌های قدیمی

در جنگ ممکن است چنین به نظر برسد که دولت‌های ثروتمند همیشه از قابلیت‌های نظامی جدید سود می‌برند. اما واقعیت پیچیده‌تر است. اگر یک سامانه جدید گران باشد، طبیعتاً به سود قدرت‌های ثروتمند و تثبیت شده است. اما اگر ارزان باشد و پذیرش آن مستلزم تغییرات بزرگ سازمانی باشد، کشورهای دیگر نیز می‌توانند به همان سرعت - و حتی سریع‌تر - از آن بهره ببرند. در واقع، قدرتمندترین ارتش‌های جهان اغلب هنگامی که با ضرورت تغییرات سازمانی بنیادین و برهم‌زننده روبه‌رو می‌شوند، مشکل پیدا می‌کنند؛ زیرا موفقیت‌های پیشین آنها بوروکراسی‌ها و سوگیری‌های سازمانی‌ای ایجاد کرده که سازگاری را دشوارتر می‌سازد. در نتیجه، آنها برای ادغام قابلیت‌های جدیدی که نمی‌توان آنها را به آسانی در ساختارهای موجود جا داد، با مشکل روبه‌رو هستند.

«انبوه دقیق» دقیقاً چنین قابلیت است. قدرتمندترین ارتش‌های متعارف جهان حول تعداد محدودی سلاح و سکوی فوق‌پیشرفته، گران و دشوار برای تولید - مانند موشک‌های تاماهاوک و جنگنده‌های اف-۳۵ - سازمان یافته‌اند. یگان‌های آنها نیز آموزش و برنامه‌ریزی خود را بر محور همین سامانه‌ها انجام می‌دهند. بنابراین نمی‌توانند به آسانی خود را با قابلیت‌های «انبوه دقیق» تطبیق دهند؛ قابلیت‌هایی که به آموزش‌های متفاوت و برداشت‌هایی کاملاً جدید

از چگونگی جنگیدن نیاز دارند. برای مثال، سامانه‌های فوق‌پیشرفته کمیاب‌اند؛ بنابراین یگان‌ها باید بسیار مراقب باشند آنها را هدر ندهند و خطر نابودی‌شان را به حداقل برسانند. اما در «انبوه دقیق»، برعکس، از یگان‌ها انتظار می‌رود سریع عمل کنند و اجازه ندهند جست‌وجوی گزینه بی‌نقص مانع استفاده از گزینه‌ای شود که به اندازه کافی خوب است. این مسئله تا حدی توضیح می‌دهد که چرا ایالات متحده در سازگار شدن با «انبوه دقیق» با مشکل مواجه شده است؛ با وجود اینکه این کشور خود هدایت دقیق را ابداع کرده و بهترین ارتش جهان را در اختیار دارد.



اکنون واشنگتن و دیگر دولت‌ها در تلاش‌اند سامانه‌های دفاعی ارزان‌تری ایجاد کنند؛ آنها فناوری‌هایی مانند سلاح‌های انرژی هدایت‌شده و سامانه‌های مایکروویو پر قدرت را آزمایش می‌کنند که می‌توانند پهپادهای مهاجم را با هزینه‌ای بسیار کمتر هدف قرار دهند.



تهران به لطف
آمادگی‌های گسترده
پیش از جنگ توانست
خسارت‌های سنگین را
تحمل کند؛ شبکه
زیرزمینی و پراکنده
تأسیسات موشکی و
تولیدی ایران، در کنار
توان جایگزینی سریع
فرماندهان و استمرار
ساختار حکومتی، مانع از
آن شد که حملات
گسترده آمریکا و
اسرائیل به فروپاشی
توان نظامی ایران منجر
شود.

در همین حال، ایران تا حد زیادی از دسترسی به برخی قابلیت‌های پیشرفته‌تر نظامی محروم بوده است. در نتیجه، ناچار شد سرمایه‌گذاری گسترده‌ای روی سامانه‌های تهاجمی یک‌طرفه دوربرد و موشک‌های بالستیک ارزان انجام دهد. حاصل، جنگی است که در آن عملکرد ایران به‌شکل چشمگیر فراتر از انتظارات بوده است. تهران نمی‌توانست در برابر تسلیحات فوق‌پیشرفته ارتش آمریکا ضربه را با ضربه پاسخ دهد، اما نیازی هم به این کار نداشت؛ زیرا می‌توانست به‌سرعت پهپادهای نسبتاً دقیق و موشک‌های ارزان را به سوی پایگاه‌های آمریکا و زیرساخت‌های حیاتی منطقه شلیک کند.

ایالات متحده نیز در مقابل، میلیاردها دلار خسارت به ایران وارد کرده است، اما این کار را تنها با مصرف سریع ذخایر موشک‌های تاماهاوک، SM-۶ و دیگر سامانه‌های گران‌قیمت خود انجام داده است. در نتیجه، واشنگتن اکنون مجبور است با سرعت برای پر کردن دوباره ذخایر خودش و ذخایر شرکایش در نقاط دیگر، مانند تایوان و اوکراین، اقدام کند.

در همین حال، تهران به لطف آمادگی‌های سخت‌گیرانه توانسته است خسارت‌های سنگین را تحمل کند. ایران در سال‌های پیش از جنگ، شبکه عظیمی از زیرساخت‌های موشکی زیرزمینی را در سراسر قلمرو خود ایجاد کرد که تاکنون از بین بردن آن برای نیروهای آمریکا و اسرائیل ناممکن بوده است.

ایالات متحده حتی در ناپود کردن تأسیسات تولید موشک ایران که به‌شدت پراکنده شده‌اند، با مشکلات بیشتری روبه‌رو شده است. این وضعیت، فرض‌هایی را وارونه کرده که از زمان عملیات «طوفان صحرا» علیه عراق در سال ۱۹۹۱ راهنمای کارزارهای قدرت هوایی آمریکا بوده‌اند؛ زمانی که تأکید اصلی بر ناپود کردن ذخایر موجود تسلیحات قرار داشت. ایران نشان داده است که کشورهای ضعیف‌تر دیگر به دلیل هزینه‌ها از بازی قدرت نظامی کنار گذاشته نمی‌شوند و ایالات متحده نیز دریافته است که کشورهای قدرتمندتر در نبردهای بزرگ، برتری تضمین‌شده‌ای ندارند.

بنابراین جای تعجب نیست که کشورهای ثروتمند و فقیر به‌طور یکسان در «انبوه دقیق» سرمایه‌گذاری می‌کنند. برای مثال، کره شمالی فناوری و تجهیزات تولید پهپاد شاهد ایران را از روسیه دریافت کرده و از آن برای توسعه وسایل بدون سرنشین ارزان خود استفاده می‌کند. شرکتی در نیجریه بایک تولیدکننده ترک قرارداد بسته است تا ۱۰ هزار پهپاد تهاجمی یک‌طرفه را در تأسیسات مونتاژ محلی تولید کند.

لهستان هزینه‌های مربوط به پهپادها و سامانه‌های ضدپهپادی را از حدود ۲۷ میلیون دلار در اواخر سال ۲۰۲۳ به حدود ۶۰۹ میلیارد دلار در سال جاری افزایش داده و کارخانه‌های داخلی تولید پهپاد ایجاد کرده است. شش کشور اروپایی، از جمله فرانسه، آلمان و بریتانیا، تفاهم‌نامه‌ای برای توسعه مشترک یک پهپاد تهاجمی یک‌طرفه با برد بیش از ۳۰۰ مایل و هزینه هدف کمتر از ۱۰۰ هزار دلار امضا کرده‌اند. عربستان

سعودی نیز پهپاد تهاجمی خود را که از شاهد الگوبرداری شده و گفته می‌شود بیش از ۹۰۰ مایل برد دارد، رونمایی کرده است. و حزب حاکم ژاپن نیز بودجه دفاعی بی‌سابقه ۵۵.۶ میلیارد دلاری درخواست کرده است که بخش مهمی از آن برای خرید تعداد زیادی پهپاد تهاجمی صرف خواهد شد.

برتری حمله بردفاع

جنگ ایران نشان می‌دهد که تقریباً هر ارتشی می‌تواند شمار زیادی سلاح ضربتی دقیق تهیه کند که قیمت هریک ده‌ها هزار دلار است. اما دفاع همچنان بسیار گران‌تر است. تعداد بسیار کمی رهگیر قابل اعتماد وجود دارد که قیمتشان کمتر از یک میلیون دلار باشد. برای مقابله با «انبوه دقیق» ایران، واشنگتن مجبور شد حدود ۶۵ درصد از موشک‌های رهگیر پاتریوت و ۳۵ درصد از رهگیرهای تاد خود را مصرف کند و در نتیجه، به‌ترتیب تقریباً ۱۰۰۰ و ۲۵۰ فروند از هر نوع برایش باقی ماند. شرکای آمریکادر خاورمیانه نیز در حال

تمام کردن ذخایر پدافند هوایی خود هستند. برای ایالات متحده، این چالش اجتناب‌ناپذیر بود. تمرکز انحصاری این کشور بر سامانه‌های فوق‌پیشرفته از پایان جنگ سرد، به شیوه نگاه آن به دفاع نیز سرایت کرد؛ به‌گونه‌ای که بر سامانه‌های ضد موشکی‌ای تأکید می‌شد که برای مقابله با حملات پیشرفته موشک‌های بالستیک و کروز طراحی شده بودند. در همان حال، سیاست‌گذاران فرض می‌کردند جنگ‌ها کوتاه خواهند بود، بنابراین بر طراحی سامانه‌های دفاعی‌ای که بتوان تولید و استفاده از آنها را به‌آسانی در مقیاس بالا گسترش داد، تمرکز نکردند.

اکنون واشنگتن و دیگر دولت‌ها در تلاش‌اند سامانه‌های دفاعی ارزان‌تری ایجاد کنند. آنها فناوری‌هایی مانند سلاح‌های انرژی هدایت‌شده و سامانه‌های میکروویو پر قدرت را آزمایش می‌کنند که می‌توانند پهپادهای مهاجم را نابود کنند. همچنین در حال بررسی سامانه‌های رهگیری‌ای هستند که به‌جای برخورد مستقیم با پهپاد، کافی است به نزدیکی آن برسند و منفجر شوند تا آن را نابود کنند. بازار بین‌المللی نیز شروع به حرکت کرده است؛ اوکراین پهپادهای رهگیری را به میدان آورده که قیمت هریک فقط ۱۴۰۰ دلار است و شرکت‌های نوپای اروپایی و مستقر در خلیج فارس نیز به همین ترتیب در حال ساخت رهگیرهای ارزان‌تر هستند.

اما در حال حاضر، هیچ‌یک از این سامانه‌ها آماده تولید و استفاده در مقیاس گسترده به نظر نمی‌رسند. جنگ ایران همچنین قابلیت‌هایی از آمریکا را برجسته کرده است که در عصر جدید جنگ می‌توانند مفید واقع شوند. در چند سال گذشته، هوش مصنوعی‌ای که اطلاعات را از منابع مختلف تجمیع می‌کند و پیشنهادهای مربوط به انتخاب هدف را برای فرماندهان آماده می‌سازد، به بخشی اساسی از جنگ تبدیل شده است. این موضوع به ایالات متحده - با توجه به تعداد زیاد شرکت‌های فعال در هوش مصنوعی و تجربه این کشور در ساخت آنچه «سکوها‌ی پشتیبانی تصمیم‌گیری» نامیده



می‌شود - مزیت داده است. برای مثال، واشنگتن سامانه هوشمند Maven را به کار گرفت که به آن اجازه داد نرخ حملات نظامی خود را به‌شدت افزایش دهد.

این سامانه بی‌نقص نبوده است؛ انتخاب هدف، خطر «سوگیری خودکارسازی» را نیز افزایش می‌دهد؛ وضعیتی که در آن انسان‌ها فرایند اندیشیدن را به الگوریتم‌های ناقص واگذار می‌کنند و این امر می‌تواند به اشتباه منجر شود. با این همه، ظاهراً این سامانه انتخاب اهداف را نسبتاً دقیق‌تر کرده است و ارتش آمریکا می‌تواند اصلاحاتی انجام دهد که احتمال اشتباهات هدف‌گیری را باز هم کاهش دهد. این بدان معناست که محدودیت اصلی در سرعت پیشروی یک کارزار نظامی آمریکا دیگر پردازش اطلاعات نیست، بلکه میزان ذخایر تسلیحاتی است.

با این حال، نکته مهم این است که دستاوردهای واشنگتن در زمینه هوش مصنوعی از معماری بهتر داده‌ها و ادغام سازمانی مدل‌هایی حاصل شد که عمدتاً در سال ۲۰۲۵ با پیش از آن عرضه شده بودند، نه از جدیدترین مدل‌های مرزی. این بدان معناست که رقابت کنونی برای رسیدن به «هوش مصنوعی عمومی» عامل اصلی شکل‌دهی هوش مصنوعی به جنگ نیست. در واقع، هنگامی که مدل‌های ارزان و متن‌باز به‌طور اجتناب‌ناپذیر همان قابلیت‌هایی را پیدا کنند که مدل‌های مورد استفاده فعلی واشنگتن دارند، ارتش‌های دیگر نیز آسان‌تر خواهند توانست از هوش مصنوعی برای ایجاد ابزارهای مشابه پشتیبانی از تصمیم‌گیری استفاده کنند.

این امر ممکن است شامل ارتش ایران نیز بشود؛ ارتشی که به گفته شرکت هوش مصنوعی Anthropic تلاش کرده از مدل زبانی بزرگ Claude این شرکت برای هدف قرار دادن نیروهای آمریکایی در منطقه استفاده کند.

ضربه‌های ارزان

جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران نشان می‌دهد که عصر «انبوه دقیق» فرا رسیده است. تهران نشان داده است که کشورهای کم‌قدرت‌تر چگونه می‌توانند کشورهای قدرتمندتر را در میدان نبرد مدرن گرفتار و متوقف کنند. کشورهای قدرتمندتر نیز راهبردهای تهاجمی متکی بر «انبوه دقیق» را خواهند پذیرفت، زیرا هزینه دفاع در برابر

مهمات ارزان همچنان بسیار بیشتر از هزینه حمله با همین مهمات است. همان‌گونه که جهان این درس را می‌آموزد، ایالات متحده نیز باید آن را بیاموزد. اتکای آمریکا به تسلیحات فوق‌پیشرفته، گران و دشوار برای تولید دیگر برای پیروزی در جنگ‌ها و حفاظت از متحدان کافی نیست؛ به‌ویژه با توجه به اینکه ایالات متحده در حال مصرف ذخایر موشکی‌ای است که برای بازدارندگی چین و دیگر کشورها به آنها نیاز دارد. در حالت مطلوب، واشنگتن باید تولید و استفاده از «انبوه دقیق» را در مقیاس وسیع آغاز کند، سرمایه‌گذاری سنگینی بر سامانه‌های دفاعی کم‌هزینه انجام دهد و - مهم‌تر از همه - ساختارهای سازمانی خود را برای استفاده مؤثر از این ابزارها تطبیق دهد.

مقام‌های دفاعی آمریکا که عادت کرده‌اند تنها با سامانه‌های فوق‌پیشرفته بجنگند، ممکن است در پذیرش این تغییر ضروری مشکل داشته باشند؛ به‌ویژه اگر بودجه دفاعی کاهش یابد. چنین کاهش می‌تواند به راحتی واشنگتن را به سمت اولویت دادن به قابلیت‌های قدیمی و اثبات‌شده سوق دهد، فارغ از محدودیت‌هایی که دارند. حتی اگر پنتاگون تغییرات را آغاز کند، کشور به فرماندهان نظامی توانمند و مقام‌های ارشد غیرنظامی دفاعی نیاز خواهد داشت که آن‌قدر در سمت خود باقی بمانند تا بتوانند این نوآوری‌ها را پیش ببرند. در حال حاضر، پنتاگون هر دو گروه از این



تجربه جنگ ایران و
همچنین میدان نبرد
اوکراین نشان می‌دهد
آینده جنگ تنها به تعداد
جنگنده‌ها و
موشک‌های
فوق‌پیشرفته وابسته
نیست؛ ارتش‌ها ناچارند
هم‌زمان تولید انبوه
تسلیحات ارزان، پدافند
کم‌هزینه، هوش
مصنوعی و ساختارهای
سازمانی متناسب با
جنگ جدید را توسعه
دهند، زیرا برتری فناوری
بدون توان تولید و
مصرف گسترده دیگر
کافی نیست.

رهبران را با سرعت زیادی جابه‌جا می‌کند. آمریکایی‌ها باید امیدوار باشند که واشنگتن راهی برای پیش‌رفتن پیدا کند.

نوآوری‌های جدید، دست‌کم در حال حاضر، شکاف نظامی میان کشورهای ثروتمند و فقیر را در زمینه قابلیت‌های تهاجمی کاهش داده‌اند. اگر ایالات متحده می‌خواهد برتری نظامی خود را حفظ کند، چاره‌ای جز پذیرفتن «انبوه دقیق» ندارد. و باید دست از رفتار کردن به‌گونه‌ای بردارد که انگار جنگ سرد همین دیروز تمام شده است.



بن بست با ایران پایدار نیست



ریچارد هاس

رئیس بازنشسته شورای روابط خارجی آمریکا است؛ نهادی که از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۲۳ ریاست آن را بر عهده داشت. هاس که از دیپلمات‌ها و مقامات با سابقه حوزه امنیت ملی آمریکا به شمار می‌رود، در چندین سمت ارشد در کاخ سفید و وزارتخانه‌های امور خارجه و دفاع ایالات متحده خدمت کرده است. او از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳ مدیر برنامه‌ریزی سیاسی وزارت امور خارجه بود. همچنین به‌عنوان فرستاده ویژه رئیس‌جمهور جورج دبلیو بوش در امور ایرلند شمالی و هماهنگ‌کننده امور مربوط به آینده افغانستان فعالیت کرد. هاس از سال ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۳ نیز دستیاری ویژه رئیس‌جمهور جورج اچ. دبلیو بوش و مدیر ارشد امور خاور نزدیک و جنوب آسیا در شورای امنیت ملی آمریکا بود.

برای شش ماه، جنگ با ایران اخلال آفرین بود، اما قابل مدیریت. تنگه هرمز تا حد زیادی به روی تردد دریایی بسته شده بود و مسیر عبور حدود ۲۰ درصد تجارت جهانی گاز طبیعی مایع و سهمی حتی بیشتر از تجارت نفت را مسدود کرده بود. قیمت‌ها اندکی افزایش یافتند و بسیاری از مناطق جهان با کمبود نفت و گاز دست و پنجه نرم کردند، اما کشورها راه‌هایی برای کمک به تثبیت بازار جهانی انرژی پیدا کردند. ایالات متحده و ایران نیز هر دو از حملات بیش از حد ویرانگر به زیرساخت‌های حیاتی انرژی منطقه خلیج فارس خودداری کردند. به نظر می‌رسید واشنگتن و تهران بتوانند بن بست کنونی را ادامه دهند؛ هر از گاهی حملات هوایی و حملاتی علیه نفتکش‌ها و تأسیسات انرژی انجام دهند، بی‌آنکه جهان را به سوی یک فاجعه اقتصادی سوق دهند.

اما دیگر چنین نیست. جنگ اکنون به بخش‌های حیاتی زیرساخت انرژی منطقه گسترش یافته است؛ از جمله همان مسیرهایی که امکان جبران خفگی تنگه هرمز را فراهم کرده بودند. تا اواسط سپتامبر، تنگه باب‌المندب - گلوگاه دریایی در مسیر دریای سرخ که اصلی‌ترین جایگزین برای انتقال نفت و گاز به جای تنگه هرمز است - تحت کنترل حوثی‌ها، گروهی مستقر در یمن و همسو با ایران، قرار گرفته است. همچنین پهنای که توسط یک گروه شبه‌نظامی وابسته به ایران و فعال در عراق پرتاب شد، خط لوله شرق-غرب عربستان سعودی را هدف قرار داد؛ خط لوله‌ای که این کشور بخش بزرگی از صادرات نفت خود را از طریق آن منحرف کرده بود. این حمله خط لوله را به‌طور موقت از کار انداخت.



واشنگتن، زیر فشار دولت‌های عربی نگران از چنین تشدید، از انجام حملات عظیمی علیه تأسیسات نفت و گاز ایران، از آن نوعی که ترامپ چندین بار تهدید کرده بود، خودداری کرد و اسرائیل را نیز برای نشان دادن خویشتن‌داری مشابه تحت فشار قرار داد.

در نتیجه، قیمت نفت از محدوده میانی ۷۰ دلار در ماه اوت به ۱۱۰ دلار در هر بشکه در ماه سپتامبر جهش کرد. و اگر دیگر هیچ بخشی از زیرساخت انرژی منطقه از حمله نظامی مصون نباشد، اختلالات بیشتر در عرضه به‌راحتی می‌تواند قیمت نفت را به ۱۵۰ یا حتی ۲۰۰ دلار در هر بشکه برساند. تشدید درگیری میان عربستان سعودی و حوثی‌ها - خطری که پس از حملات هفته گذشته حوثی‌ها به شهرهای ریاض و ینبع عربستان بسیار واقعی شده است - فشار سعودی بیشتری بر قیمت‌ها وارد خواهد کرد. اگر چنین اتفاقی رخ دهد، بحران انرژی‌ای که جهان را به رکود فروبرد چندان دور نخواهد بود. واشنگتن اکنون باید راهی برای خروج از این وضعیت غیرقابل دوام پیدا کند. نیم‌سال حملات نظامی متناوب و اجبار اقتصادی، تهران و شرکای آن را وادار به امتیازدهی نکرده است و دلیلی وجود ندارد که انتظار داشته باشیم این راهبردها - چه رسد به تهدید به «نابود کردن» ایران، آن‌گونه که دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، روز سه‌شنبه در سخنرانی خود در سازمان ملل انجام داد - امروز آنها را مجبور به تغییر رفتار کند. همچنین برای ایالات متحده و متحدانش امکان‌پذیر نخواهد بود که به‌طور نامحدود، زیر تهدید حمله ایران و دیگر بازیگران متخاصم، از زیرساخت‌ها و محموله‌های انرژی محافظت کنند. کم‌بدترین گزینه، بازگشت به دیپلماسی است. واشنگتن همچنین باید عربستان سعودی را تشویق کند که توافق مشابهی با حوثی‌ها دنبال کند. میانجی‌گری برای دستیابی به این آتش‌بس‌ها مستلزم امتیازهای دردناکی از سوی واشنگتن و ریاض خواهد بود. اما ادامه این جنگ، خطر یک فاجعه اقتصادی را به جان می‌خورد و آن بسیار دردناک‌تر خواهد بود.

جذب شوک

در آغاز جنگ، بسیاری از اقتصاددانان و تحلیلگران نگران بودند که بسته‌شدن عملی تنگه هرمز موجب یک بحران شدید انرژی و رکود اقتصادی - یا چیزی بدتر - شود. نگرانی آنها موجه بود. پیش از آغاز درگیری، روزانه نزدیک به ۲۰ میلیون بشکه نفت خام و فرآورده‌های پالایش‌شده از این تنگه عبور می‌کرد، در کنار نزدیک به یک‌پنجم گاز طبیعی مایع معامله‌شده در جهان. تا ماه اوت، صادرات انرژی تقریباً به نصف سطح پیش از جنگ کاهش یافته بود. در برخی روزها کمتر از ده کشتی از تنگه عبور می‌کردند؛ بسیار کمتر از دوران صلح که هر روز بین ۱۳۰ تا ۱۵۰ شناور تجاری از این مسیر می‌گذشتند.

با این حال، نظام جهانی انرژی به شکل قابل توجهی توانست خود را با آنچه آژانس بین‌المللی انرژی «شدیدترین شوک عرضه نفت در تاریخ» نامید تطبیق دهد. قیمت نفت از کمی بیش از ۷۰ دلار در هر بشکه پیش از جنگ به بیش از ۱۲۵ دلار در ماه آوریل رسید، اما سپس دوباره به محدوده ۸۰ تا ۹۰ دلار کاهش یافت و تا همین ماه در همان حدود باقی‌ماند. بخشی از آنچه قیمت‌ها را نسبتاً باثبات نگه داشت، افزایش تولید نفت خارج از خلیج فارس بود. ایالات متحده، آرژانتین، برزیل، کانادا و گویان در مجموع حدود ۱.۴ میلیون بشکه در روز به تولید خود افزودند. این میزان تنها کسری از عرضه از دست‌رفته خلیج فارس را جبران می‌کرد، اما در بازاری که هر روز محدودتر می‌شد، هر بشکه اهمیت داشت.

استفاده از ذخایر نیز کمک کرد. در ماه مارس، ۳۲ کشور عضو آژانس بین‌المللی انرژی مجوز آزادسازی ۴۰۰ میلیون بشکه از ذخایر اضطراری را صادر کردند؛ بزرگ‌ترین برداشت هماهنگ از ذخایر در تاریخ این آژانس و بیش از دو برابر رکورد قبلی، یعنی نزدیک به ۱۸۳ میلیون بشکه‌ای که در سال ۲۰۲۲ و در بحبوحه جنگ اوکراین آزاد شده بود. معامله‌گران و پالایشگران نیز از ذخایر تجاری استفاده کردند تا بخشی از نفت از دست‌رفته

خلیج فارس را جایگزین کنند و پالایشگاه‌ها بتوانند تولید سوخت را ادامه دهند. تقاضا نیز، به‌ویژه در آسیا، کاهش یافت. بخشی از این کاهش نتیجه واکنش مصرف‌کنندگان به قیمت‌های بالا بود. چین، بزرگ‌ترین واردکننده نفت خام جهان، تعدیل گسترده و هماهنگی انجام داد که باعث شد واردات دریایی این کشور از بیش از ۱۱ میلیون بشکه در روز پیش از جنگ به کمی بیش از هفت میلیون بشکه در ماه اوت کاهش یابد. پکن از ذخیره نفتی ۱.۴ میلیارد بشکه‌ای خود برداشت کرد، پالایشگاه‌های چینی میزان نفت خام فراوری‌شده را کاهش دادند و دولت محدودیت‌هایی بر صادرات سوخت اعمال کرد تا بنزین و گازوئیل بیشتری در داخل کشور باقی‌بماند. چین هرچه بیشتر نقش را ایفا کرد که خاویز بلاس، تحلیلگر انرژی، «واردکننده شناور» نامیده است: وقتی قیمت‌ها بالا رفت، از بازار عقب نشست و با این کار نفت بیشتری برای دیگر خریداران آزاد کرد و به جلوگیری از جهش‌های شدیدتر قیمت کمک کرد.

پس از شوک اولیه جنگ، تولیدکنندگان خلیج فارس راه‌هایی برای دور زدن تنگه هرمز و صادرات بخشی از نفت خود پیدا کردند. امارات متحده عربی از خط لوله‌ای استفاده کرد که میدان‌های نفتی داخل کشور را به فجیره، شهری در آن سوی تنگه، متصل می‌کند. عربستان سعودی به خط لوله شرق - غرب متکی شد که نفت خام را از میدان‌های شرقی کشور به بندر ینبع در دریای سرخ منتقل می‌کند. در بخش عمده جنگ، این خط لوله روزانه چهار تا پنج میلیون بشکه نفت جابه‌جا می‌کرد و به مهم‌ترین مسیر صادراتی جایگزین تبدیل شده بود.

در نهایت، خویشتن‌داری طرف‌های جنگ موجب شد اختلال در بازارهای انرژی بسیار کمتر از آن چیزی باشد که می‌توانست رخ دهد. البته چند حادثه مهم نیز روی داد. اسرائیل در ماه مارس میدان‌گازی پارس جنوبی ایران را هدف قرار داد و پس از آن ایران به پالایشگاه رأس لفان قطر حمله کرد و تقریباً ۱۷ درصد از ظرفیت صادرات گاز طبیعی مایع قطر را از مدار خارج کرد. ممکن

است سال‌ها طول بکشد تا این مجموعه بار دیگر کاملاً عملیاتی شود. اما این حملات استثنا بودند. هرچند بیش از ۸۰ تأسیسات انرژی در سراسر منطقه هدف قرار گرفته‌اند - از جمله بندر رأس تنوره عربستان سعودی، پالایشگاه سیتارد بحرین، چند پالایشگاه کویت و مجتمع گازی حیشان و تأسیسات صادراتی فجیره در امارات متحده عربی - بخش عمده زیرساخت‌های



همین حالا نیز بسیاری از کشورهای وابسته به واردات با کمبود، فشار مالی و در برخی موارد با انتخاب دشواری روبه‌رو هستند؛ یا پارانه سوخت را کاهش دهند و خطر ناآرامی را بپذیرند، یا آن را حفظ کنند و مالیه عمومی خود را بیشتر تضعیف کنند. بانک‌های مرکزی در همه جا به دلیل افزایش هزینه انرژی با تورم بالا دست و پنجه نرم می‌کنند، اما افزایش بیشتر نرخ بهره به رشد آسیب خواهد زد، به‌ویژه در اقتصادهایی که از پیش برای مقابله با کمبود سوخت مشکل دارند؛ کمبودهایی که اکنون در گواتمالا، اندونزی، فیلیپین، پرتغال و بسیاری کشورهای دیگر به اعتراضات عمومی دامن زده‌اند.



سازوکارهایی که در ماه‌های نخست جنگ توانستند شوک انرژی را مهار کنند، اکنون در حال فرسوده شدن اند؛ ذخایر اضطراری کاهش یافته، ظرفیت‌های مازاد تولید محدود شده و مسیرهای جایگزین صادرات نفت نیز خود هدف حمله قرار گرفته‌اند. ادامه این روند می‌تواند بازار جهانی انرژی را با بحرانی روبه‌رو کند که پیامدهای آن از افزایش قیمت سوخت فراتر رفته و به تولید، حمل و نقل، کشاورزی و رشد اقتصادی سرایت کند.

منطقه سالم و عملیاتی باقی مانده‌اند.

این اتفاق تصادفی نبود. ایران، اسرائیل و ایالات متحده عمدتاً از حملات مستمر به بزرگ‌ترین میدان‌های نفتی، تأسیسات فرآوری، خطوط لوله و پایانه‌های صادراتی منطقه خودداری کردند، زیرا همگی دلیلی برای عقب‌نشینی داشتند. با توجه به دشواری دفاع در برابر پهپادها، موشک‌ها و بمب‌ها، حملات گسترده به زیرساخت‌های حیاتی به احتمال زیاد موفق می‌شدند و حملات تلافی‌جویانه مشابهی را در پی می‌آوردند و همه طرف‌ها را در وضعیت بدتری قرار می‌دادند.

واشنگتن، زیر فشار دولت‌های عربی نگران از چنین تشدید، از انجام حملات عظیمی علیه تأسیسات نفت و گاز ایران، از آن نوعی که ترامپ چندین بار تهدید کرده بود، خودداری کرد و اسرائیل را نیز برای نشان دادن خویشتن‌داری مشابه تحت فشار قرار داد. تهران نیز به نوبه خود از حمله به تأسیسات انرژی آسیب‌پذیر همسایگانش پرهیز کرد، زیرا می‌دانست تأسیسات نفت و گاز خودش – آخرین موتور باقی‌مانده برای به حرکت درآوردن اقتصاد ایران – به همان سرنوشت دچار خواهند شد. این، معادل انرژی دکت‌رین «نابودی متقابل تضمین‌شده» بود؛ همان دکترینی که در دوران جنگ سرد به بن‌بست هسته‌ای آمریکا و شوروی ثبات می‌بخشید.

ضربه‌گیرها از کار می‌افتند

امروز، سازوکارهایی که شوک اولیه انرژی را مهار کرده بودند در حال از کار افتادن‌اند. ثبات نسبی بازارهای انرژی حاصل مجموعه‌ای از تعدیل‌های فوق‌العاده بود، نه نشانه‌ای از اینکه نظام انرژی بتواند تا بی‌نهایت جنگی را تحمل کند که همچنان زیرساخت‌ها را از مدار خارج می‌کند. کشورها تاکنون سریع‌ترین و کم‌هزینه‌ترین ابزارهای اقتصادی موجود برای تثبیت قیمت نفت و گاز را به کار گرفته‌اند. اکنون، در حالی که تولیدی که می‌شد به سرعت وارد مدار کرد فعال شده، مسیرهای جایگزین انتقال در حال استفاده‌اند و ذخایر رو به کاهش‌اند، گزینه‌های خوب چندانی باقی نمانده است.

تولید نفت و گاز خارج از خلیج فارس همچنان افزایش خواهد یافت، اما به آرامی. افزایش بیشتر عرضه نیازمند حفاری اضافی و سرمایه‌گذاری در خطوط لوله جدید و دیگر زیرساخت‌هایی است که توسعه آنها سال‌ها زمان می‌برد. در همین حال، بخش عمده ظرفیت مازاد تولیدی که به‌سادگی در دسترس جهان است در خلیج فارس قرار دارد، اما صادرکنندگان آن در آینده قابل پیش‌بینی به مسیرهای صادراتی دسترسی نخواهند داشت.

روسیه، یکی دیگر از تولیدکنندگان بزرگ نفت، نیز بعید است کمک چندانی بکند. این کشور صادرات بیشتر فرآورده‌های پالایش‌شده خود را متوقف کرده و زیرساخت انرژی خود روسیه نیز در جنگ

اوکراین هدف حمله قرار گرفته است.

کاهش بیشتر تقاضا نیز ممکن است، اما فقط با هزینه اقتصادی فزاینده. چین و دیگر کشورهای واردکننده تاکنون در مصرف سوخت صرفه‌جویی کرده‌اند، فعالیت پالایشگاه‌ها را کاهش داده‌اند، منابع انرژی دیگری را جایگزین کرده‌اند، ذخایر خود را آزاد کرده‌اند و قیمت‌های بالاتر را جذب کرده‌اند. کاهش بسیار بیشتر مصرف نفت و گاز احتمالاً به تعطیلی کارخانه‌ها، اختلال در حمل و نقل و کاهش کلی فعالیت اقتصادی منجر خواهد شد.

در همین حال، ذخایر اضطراری به سطوحی خطرناک کاهش یافته و دوباره پر نشده‌اند. این ذخایر برای عبور از اختلالات موقت طراحی شده‌اند، نه برای جایگزین کردن کاهش طولانی‌مدت تولید. ذخیره استراتژیک نفت آمریکا اکنون به کمتر از ۳۰۰ میلیون بشکه رسیده است؛ پایین‌ترین سطح آن از دهه ۱۹۸۰ تاکنون. مهم‌تر از همه، مسیرهای جایگزینی که کشورهای خلیج فارس برای صادرات نفت استفاده می‌کردند اکنون خود هدف حمله قرار گرفته‌اند. پس از آنکه هفته گذشته پهپادهای یرتاب‌شده از عراق توسط یک گروه شبه‌نظامی همسو با ایران خط لوله شرق-غرب عربستان سعودی را هدف قرار دادند، ریاض مجبور شد آن را تعطیل کند و میلیون‌ها بشکه نفت در روز – تا چهار درصد عرضه جهانی – از بازار خارج شد. بازگرداندن کامل آن به مدار ممکن است چند روز یا شاید چند هفته طول بکشد. حتی اگر خسارت به سرعت تعمیر شود، خط لوله می‌تواند دوباره هدف حمله قرار گیرد.

حوثی‌ها نیز موقعیت خود را در اطراف دریای سرخ تقویت کرده‌اند. تا اواسط سپتامبر، آنها بیشتر ساحل غربی یمن، از جمله شهر بندری راهبردی المخا و جزایر داخل و اطراف تنگه باب‌المندب را در کنترل داشتند. این گروه در ماه ژوئیه محاصره کشتیرانی عربستان سعودی را اعلام کرده بود؛ اکنون می‌تواند آن را با تهدید شناورها به وسیله پهپاد، موشک و سلاح‌های کوتاه‌برد اجرا کند. دیگر نه تنگه باب‌المندب و نه تنگه هرمز برای نفتکش‌ها، به‌ویژه نفتکش‌هایی که نفت عربستان را حمل می‌کنند، امن نیست.

بدون ابزاری برای جبران یک کاهش قابل توجه دیگر در عرضه، تشدید اخیر جنگ – و هر تشدید دیگری که در آینده رخ دهد – خطر ایجاد یک بحران انرژی با پیامدهای گسترده را به همراه دارد. کمبود گاز و نئیل، که سوخت کامیون‌ها، کشاورزی، ساخت‌وساز، صنعت و بخش بزرگی از کشتیرانی جهانی است، به سرعت به بخش‌های گسترده‌تر اقتصاد سرایت خواهد کرد. کاهش عرضه گاز طبیعی مایع، بازارهای برق و گرمایش را تحت فشار قرار خواهد داد، به‌ویژه با نزدیک‌شدن اروپا به زمستان در حالی که ذخایر گاز آن ناکافی است. کمبود کود هزینه‌های کشاورزی را بالا خواهد برد و برداشت‌های آینده را تهدید خواهد کرد. سه چهارم جمعیت جهان در کشورهایی زندگی می‌کنند که به واردات انرژی وابسته‌اند. هرچه این کشورها مدت بیشتری بدون منابع حیاتی انرژی بمانند، اقتصادهایشان بیشتر به بحران نزدیک می‌شود.

این بارها به‌طور مساوی توزیع

نخواهند شد.

کشورهای

ثروتمند می‌توانند برای منابع محدود قیمت بیشتری بپردازند و کشورهای فقیرتر را کنار بزنند. همین حالا نیز بسیاری از کشورهای وابسته به واردات با کمبود، فشار مالی و در برخی موارد با انتخاب دشواری روبه‌رو هستند؛ یا پارانه سوخت را کاهش دهند و خطر ناآرامی را بپذیرند، یا آن را حفظ کنند و مالیه عمومی خود را بیشتر تضعیف کنند. بانک‌های مرکزی در همه جا به دلیل افزایش هزینه انرژی با تورم بالا دست‌وپنجه نرم می‌کنند، اما افزایش بیشتر نرخ بهره به رشد آسیب خواهد زد، به‌ویژه در اقتصادهایی که از پیش برای مقابله با کمبود سوخت مشکل دارند؛ کمبودهایی که اکنون در گواتمالا، اندونزی، فیلیپین، پرتغال و بسیاری کشورهای دیگر به اعتراضات عمومی دامن زده‌اند. به‌خصوص اگر حملات به زیرساخت‌های انرژی افزایش پیدا کند، ترس اولیه از اینکه این جنگ منطقه‌ای بی‌ثباتی جهانی ایجاد کند ممکن است سرانجام به واقعیت تبدیل شود.

بازگشت به میز مذاکره

جلوگیری از یک بحران اقتصادی تمام‌عیار مستلزم آن است که ایالات متحده در راهبرد خود تجدیدنظر کند. نزدیک به هفت ماه است که واشنگتن اهداف نظامی و زیرساخت‌های صنعتی را هدف حمله قرار داده و از طریق تحریم‌ها و محاصره دریایی بر تهران فشار اقتصادی وارد کرده است. با این حال، نظام ایران هیچ نشانه‌ای از فروپاشی یا تسلیم نشان نمی‌دهد. دولت آن، که عمدتاً در اختیار کهنه‌سربازان سخت‌گیر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است و به نظر می‌رسد مصمم به ادامه جنگ باشد.

و دلایل خوبی وجود دارد که فکر کنیم می‌تواند چنین کند: اتکاب به کمک روسیه و چین، جریان اندک فروش نفت و گاز و درآمدهایی که در اوایل جنگ کنار گذاشته شد، زمانی که دولت ترامپ تصمیم اشتباه گرفت بخشی از تحریم‌ها را کاهش دهد. در همین حال، برای ایالات متحده و شرکایش، هزینه‌های اقتصادی و نظامی جنگ در حال تبدیل‌شدن به هزینه‌هایی غیرقابل قبول است. بنابراین زمان آن رسیده است که بار دیگر دیپلماسی

بررسی شود.

واشنگتن نباید صرفاً تلاش کند تفاهم‌نامه‌ای را که در ماه ژوئن با تهران مذاکره کرده بود احیا کند. آن توافق هیچ محدودیتی بر گروه‌های وابسته به ایران که اکنون در زیرساخت انرژی اخلال می‌کنند اعمال نمی‌کرد و همچنین هیچ محدودیتی بر توانایی‌های موشکی و پهپادی ایران قرار نمی‌داد. این توافق همچنین به نفع ایران متمایل بود و مزایای اقتصادی قابل توجهی به تهران ارائه می‌کرد، از جمله دسترسی به یک صندوق بازسازی ۳۰۰ میلیارد دلاری، لغو تمام تحریم‌ها و دسترسی کامل به دارایی‌های مسدودشده؛ بخش عمده این دارایی‌ها باید به‌عنوان اهرم مذاکرات برای محدود کردن فعالیت‌های هسته‌ای ایران در اختیار ایالات متحده باقی بماند.

بهترین راه پیش‌رو این است که از نو آغاز شود، یا دست‌کم درباره اصلاح مفاد توافق ژوئن مذاکره شود.

صرف‌نظر از نقطه آغاز، دیپلماسی جدید باید دستیابی به آتش‌بسی را هدف قرار دهد که حملات به زیرساخت‌های انرژی توسط همه طرف‌ها و گروه‌های وابسته به آنها را شامل شود؛ ایالات متحده، شرکای عرب آن و اسرائیل، و نیز ایران، حوثی‌ها و دیگر گروه‌های مسلحی که تهران در عراق و دیگر نقاط از آنها حمایت می‌کند. واشنگتن باید آتش‌بس را به توافق نظام ایران برای تغییر ندادن وضعیت توانمندی‌های هسته‌ای خود مشروط کند، اما هم‌زمان به تهران علامت دهد که هر پاسخ نظامی آمریکا به چنین تغییری فقط تأسیسات هسته‌ای را هدف قرار خواهد داد.

ایران نیز در صورت پایبندی به مفاد توافق، میزانی از کاهش تحریم‌ها که باید در مذاکرات تعیین شود، بازگشت بخشی از دارایی‌های مسدودشده و مقداری کمک بازسازی دریافت خواهد کرد.

بخشی از فشار بر تجارت جهانی انرژی بلافاصله کاهش خواهد یافت: ایالات متحده محاصره کشتی‌های ایرانی را پایان می‌دهد و ایران نیز تمام مین‌گذاری‌ها در تنگه هرمز و حملات به نفتکش‌هایی را که از مسیرهای کشتیرانی آن عبور می‌کنند متوقف خواهد کرد. در حالت مطلوب، مذاکره‌کنندگان همچنین می‌توانند طرحی برای ایجاد یک نهاد حکمرانی چندجانبه تدوین کنند که بر عبور از تنگه هرمز نظارت کند

و هزینه‌های معقولی برای عبور دریافت کند. از سرگیری عبور آزاد ترجیح داده می‌شود، اما نوعی ساختار دریافت هزینه احتمالاً دیگر اجتناب‌ناپذیر شده است، زیرا توافق ژوئن حق ایران برای دریافت پول را پذیرفته بود. اکنون بهترین



در شرایطی که نیم‌سال حملات نظامی و فشار اقتصادی نتوانسته تهران را به تغییر رفتار وادارد و هزینه‌های جنگ برای واشنگتن و متحدانش روبه‌افزایش است، نویسنده بازگشت به دیپلماسی را راهی برای جلوگیری از یک بحران اقتصادی گسترده می‌داند؛ توافقی که علاوه بر آتش‌بس، باید امنیت آبراه‌های حیاتی و زیرساخت‌های انرژی و سازوکاری برای پایبندی همه طرف‌ها به تعهدات رانیز دربرگیرد.

نتیجه، ایجاد نظامی خواهد بود که همه کشورهای خلیج فارس – از جمله بحرین، ایران، عراق، کویت، عمان، قطر، عربستان سعودی و امارات متحده عربی – در آن مشارکت داشته باشند، نه تأیید رژیم حکمرانی ایران-عمان که این دو کشور از آن حمایت می‌کنند.

توافق آمریکا و ایران به‌تنهایی تمام خطرهای موجود برای نظام انرژی منطقه را از میان نخواهد برد. برای مثال، احتمالاً تهران نفوذ کافی بر حوثی‌های نسبتاً خودمختار ندارد تا این گروه را وادار کند عملیات نظامی خود علیه عربستان سعودی را پایان دهد. بنابراین ریاض ممکن است برای تأمین کامل امنیت زیرساخت انرژی خود نیاز داشته باشد به‌طور جداگانه با حوثی‌ها به توافق آتش‌بس برسد؛ کاری دشوار، زیرا اختلاف عربستان سعودی با این گروه با جنگ داخلی دوازده‌ساله یمن درهم‌تنیده است. تقریباً هر توافقی باید مشارکت حوثی‌ها در سیاست یمن را بپذیرد و منافع اقتصادی‌ای برای این گروه در نظر بگیرد؛ احتمالاً از جمله سهمی از درآمدهای نفتی یمن.

واشنگتن باید ریاض را وادار کند پیش از آنکه درگیری‌اش با حوثی‌ها بیش از این تشدید شود و قیمت انرژی را حتی بالاتر ببرد – یا ثبات خود عربستان سعودی را تهدید کند – وارد مذاکره شود.

ایالات متحده از پایان تمام خصومت‌ها در خلیج فارس سود خواهد برد. قیمت انرژی به سرعت کاهش خواهد یافت و از شدت کمبودها و فشارهای تورمی کاسته خواهد شد. خطر تشدید، که زیرساخت انرژی منطقه را نابود کند و جهان را به رکود بکشاند کاهش خواهد یافت. واشنگتن می‌تواند بخش عمده نیروهای خود را از منطقه خارج کند، ذخایر مهمات خود را دوباره پر کند و روند احیای آمادگی نظامی خود را آغاز کند.

ایران نیز چیزی برای به دست آوردن خواهد داشت: دیگر مجبور نخواهد بود از حملات ویرانگر به زیرساخت انرژی خود بترسد و از سرگیری فروش نفت و گاز دریافت عوارض جدید عبور، منافع اقتصادی قابل توجهی برایش به همراه داشت؛ افزون بر هرگونه کاهش تحریم،

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
سید یاسر جبرائیلی
زیر نظر شورای سردبیری

چاپخانه:
مجمع چاپ ایران کهن
۸۸۳۴۴۳۸۷-۵۴۸۸۹۰۰۰

پست الکترونیک: info@hokmran.com

آدرس:

خ انقلاب، خ منیری جاوید، پلاک ۸۷،
طبقه ۷، واحد ۷۰۴

کد پستی: ۱۳۱۴۶۶۳۶۳۶

روایت عمیق سیاست و اقتصاد

حکمران
رسانه

حکمران رسانه
شماست،
در انتشار آن
مشارکت کنید



آزادسازی دارایی‌ها و کمک بازسازی که بخشی از توافق باشد.

اینکه آیا منافع آتش بس- و خطرهای ادامه جنگ- می‌تواند هر دو طرف، تهران و واشنگتن، را برای آمدن پای میز مذاکره متقاعد کند یا نه، پرسشی جداگانه است. هر دو طرف تمایلی به زمین گذاشتن سلاح بدون یک پیروزی روشن نداشته‌اند. افزون بر این، تصمیم‌گیرندگان ایرانی ممکن است هر تلاش تازه آمریکا برای پایان دادن به جنگ را نشانه ضعف آمریکا بدانند و آن را دلیلی برای ایستادگی تلقی کنند.

با این حال، وضعیت وخیم اقتصاد ایران، با رشد منفی، تورم بالا و سقوط ارزش پول، ممکن است یک مسیر خروج دیپلماتیک را برای تهران جذاب کند، به‌ویژه در میان نخبگانی که ممکن است از

هم‌اکنون درباره ثبات حکومت خود نگران باشند. برای کمک به سوق دادن محاسبات رهبران ایران به سمت صلح، ایالات متحده باید مفاد هر توافقی را علنی کند و مزایایی را که نصیب ایران خواهد شد برجسته سازد، با هدف افزودن بر فشار داخلی بر نظام ایران. همچنین باید از چین برای فشار بر ایران به منظور مصالحه کمک بگیرد؛ نقشی که پکن شاید آماده ایفای آن باشد تا احتمال تشدید آن را که به بحران اقتصادی جهانی منجر می‌شود کاهش دهد، زیرا چنین بحرانی به اقتصاد خود چین نیز آسیب خواهد زد.

برای آنکه هیچ‌یک از این موارد شانس برای تحقق داشته باشد، دولت ترامپ نیز باید آماده مذاکره باشد، هرگونه حل و فصل دیپلماتیک در این مرحله آن را در معرض این اتهام قرار خواهد

داد که ایالات متحده بهای سنگینی برای نتیجه‌ای پرداخته است که کشور و منطقه را در وضعیتی بدتر- و ایران را در وضعیتی بهتر- از قبل از آغاز جنگ توسط واشنگتن قرار داده است.

چنین انتقادی منصفانه خواهد بود؛ هیچ راهی برای توجیه این جنگ وجود ندارد. فراتر از هزینه‌های قابل توجه اقتصادی و انسانی آن، این درگیری منابع ارتش آمریکا را تحلیل برده، توانایی واراده واشنگتن برای محافظت از شرکای خود را زیر سؤال برده و احتمالاً انگیزه بیشتری به ایران و دیگر کشورهای منطقه برای توسعه یا دستیابی به سلاح هسته‌ای داده است.

اما دولت گزینه‌های جذاب اندکی، اگر اساساً گزینه‌ای باقی مانده باشد، برای خود باقی گذاشته است. ادامه جنگ یا فشار اقتصادی بر ایران

بعید است نتیجه‌ای بهتر از مذاکره به بار آورد. جنگ طولانی‌مدت با احتمال بیشتری به چیزی بسیار بدتر خواهد انجامید؛ قیمت‌های انرژی که حتی از سطح فعلی نیز بالاتر می‌روند و اگر ایران، حوثی‌ها یا دیگر گروه‌های همسو با آنها- چه عاملانه، چه بر اثر حادثه، محاسبه غلط یا حمله‌ای بدون مجوز- بخش قابل توجهی از زیرساخت انرژی را نابود کنند، بالقوه به فاجعه‌ای اقتصادی منجر خواهند شد.

یک توافق مذاکره شده می‌تواند حتی برای ترامپ منفعت سیاسی نیز داشته باشد. مقداری انتقاد اجتناب‌ناپذیر خواهد بود، اما پایان جنگ و کاهش قیمت انرژی در ایالات متحده و بخش بزرگی از جهان با آسودگی استقبال خواهد شد- شاید به استثنای بخش‌هایی از خاورمیانه که

کشورها مجبور خواهند بود با ایرانی قدرتمندتر کنار بیایند. هزینه‌های بلندمدت جنگ را می‌توان برای مدتی نادیده گرفت و پرونده هسته‌ای و دیگر مسائل دشوار را بی‌سروصدا برای مذاکرات آینده کنار گذاشت.

ترامپ می‌تواند حامیان خود- و بی‌تردید برخی دیگر را نیز- قانع کند که این توافق یک موفقیت چشمگیر بوده است و ماجرا را همان‌جا تمام کند، با جلوگیری از یک فاجعه اقتصادی جهانی، توجه‌ها به جای دیگری معطوف خواهد شد.

همان‌طور که ضرب‌المثلی خاورمیانه‌ای می‌گوید: «سگ‌ها پارس می‌کنند و کاروان به راه خود ادامه می‌دهد.»



رئیس‌جمهور جنگ: دام ایران



جان‌اتان گایر

روزنامه‌نگار و تحلیل‌گر سیاست خارجی آمریکا است و در حال حاضر مدیر برنامه در Eurasia Institute for Global Affairs وابسته به Group است. او برنامه Independent America را هدایت می‌کند؛ برنامه‌ای که روی سیاست خارجی آمریکا و نقش در حال تغییر این کشور در جهان تمرکز دارد.

جنگی که رئیس‌جمهور گفته بود چهار تا پنج هفته طول خواهد کشید و بارها اعلام کرده بود در آن پیروز شده، اکنون به شش ماه رسیده است. این جنگ دست‌کم جان ۱۸ نظامی آمریکایی را گرفته، هزاران غیرنظامی را در سراسر خاورمیانه کشته و اهداف اصلی آن همچنان محقق نشده‌اند. نظام ایران همچنان در قدرت است، وضعیت برنامه هسته‌ای آن نامشخص است و تهران کنترل خود بر تنگه هرمز را به یک سلاح تبدیل کرده است. هرچند تفاهم‌نامه‌ای که اوایل تابستان منعقد شد قرار بود چارچوبی برای مذاکره بر سر یک توافق نهایی فراهم کند، این تفاهم‌نامه به سختی دوام آورد و در ۱۷ اوت رسماً منقضی شد.

پس از یک وقفه یک‌ماهه، درگیری‌ها از سر گرفته شد و فشار اقتصادی آمریکا نیز فقط تشدید شده است؛ همه اینها می‌تواند نشانه آن باشد که دونالد ترامپ در داخل و خارج از کشور در دام جنگی گرفتار شده که هیچ‌کس در آن پیروز نیست و راه خروج روشنی هم ندارد. میزان محبوبیت ترامپ به پایین‌ترین سطوح تاریخی خود رسیده و در نظرسنجی‌ها، اکثریت آمریکایی‌ها می‌گویند حمله به ایران اشتباه بوده است؛ تنها یک سوم کشور نحوه مدیریت جنگ از سوی او را

تأیید می‌کنند و اکنون سه نفر از هر چهار رأی‌دهنده مستقل با عملکرد او مخالفاند. جمهوری‌خواهان همچنان از او حمایت می‌کنند، اما این حمایت نسبت به بهار با اطمینان کمتری همراه است.

اثر جنگ بر توان مالی مردم فوری و گسترده بوده است. تردد از تنگه هرمز، که پیش از جنگ یک پنجم نفت جهان از آن عبور می‌کرد، به حدی بسیار اندک کاهش یافته و قیمت نفت همچنان بالا مانده است. سه ماه مانده به انتخابات میان‌دوره‌ای، هشت نفر از هر ده آمریکایی- با وجود اکثریت در همه احزاب سیاسی- می‌گویند جنگ هزینه زندگی را افزایش داده است.

جنگ ممکن است میراث ژئوپلیتیکی‌ای نیز بر جای بگذارد که بسیار متفاوت از آن چیزی باشد که دولت در نظر داشت. شمار بیشتری از آمریکایی‌ها می‌گویند احتمال دستیابی ایران به بمب هسته‌ای طی یک سال گذشته افزایش یافته است تا اینکه کاهش یافته باشد. ذخایر موشک‌های رهگیر آمریکا، که برای شرایط اضطراری در آسیا و دیگر مناطق مورد نیاز است، کاهش یافته است.

جنگ همچنین پرسش‌هایی را درباره آینده جنگ و نحوه رفتار آمریکا در خارج از کشور مطرح کرده که افکار عمومی تازه در حال مواجهه شدن با آنهاست.

از هوش مصنوعی برای شناسایی و اولویت‌بندی اهداف نظامی استفاده شده است؛ موضوعی که کمتر از یک نفر از هر ده آمریکایی اطلاعات زیادی درباره آن شنیده است.

حملات به مدارس و زیرساخت‌های غیرنظامی جایگاه اخلاقی آمریکا را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ اکثریت، حملات عمدی به سامانه‌های برق، سوخت و آب غیرنظامی را غیرقابل قبول می‌دانند. دولت ترامپ و افکار عمومی آمریکا، صرف‌نظر از اینکه جنگ چه زمانی پایان یابد، برای ماه‌ها و سال‌های آینده با پیامدهای آن درگیر خواهند بود.

خلاصه‌اجرائی

مؤسسه امور جهانی (IGA) در گروه اوراسیا بین ۱۱ تا ۱۴ اوت ۲۰۲۶ از ۱۰۰۰ آمریکایی در سن رأی دادن نظرسنجی کرد. این نظرسنجی، دومین مورد از مجموعه نظرسنجی‌های IGA برای رصد افکار عمومی در آستانه انتخابات میان‌دوره‌ای ۲۰۲۶ است. نتایج نشان می‌دهد افکار عمومی نسبت به جنگی محتاط و نگران است که بسیاری معتقدند ایالات متحده در آن پیروز نمی‌شود، احتمال دستیابی آن به اهداف اعلام شده اندک است و هزینه‌هایش ارزش آن را ندارد.

با این حال، اگر از ارقام کلی فراتر برویم، جنگ

دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان را- که در اینجا رأی‌دهندگان مستقل متمایل به هرکدام نیز در همان گروه محاسبه شده‌اند- از یکدیگر جدا می‌کند؛ هرچند حتی پایگاه سیاسی رئیس‌جمهور ترامپ نیز نشانه‌هایی از احتیاط نشان می‌دهد.

۳۴٪ تنحونه مدیریت جنگ با ایران از سوی رئیس‌جمهور ترامپ را تأیید می‌کنند. ۴۶٪ می‌گویند جنگ در حال ناامن‌تر کردن ایالات متحده است.

۴۳٪ می‌گویند احتمال دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای نسبت به یک سال قبل بیشتر شده است.

جمهوری‌خواهان همچنان از جنگ حمایت می‌کنند و در مجموع نحوه مدیریت آن از سوی رئیس‌جمهور ترامپ را تأیید می‌کنند، اما شدت این حمایت نسبت به بهار کمتر شده است.

میزان تأیید قوی در میان جمهوری‌خواهان از آوریل تاکنون ۱۵ واحد درصد سقوط کرده و مخالفت در میان رأی‌دهندگان مستقل ۱۳ واحد درصد افزایش یافته است؛ هرچند میزان کلی تأیید در میان جمهوری‌خواهان در سطح ۷۴ درصد ثابت مانده و تقریباً تفاوتی با بهار، یعنی ۷۳ درصد، ندارد.

جنگ ممکن است میراث ژئوپلیتیکی‌ای نیز بر جای بگذارد که بسیار متفاوت از آن چیزی باشد که

دولت در نظر داشت. شمار بیشتری از آمریکایی‌ها می‌گویند احتمال دستیابی ایران به بمب هسته‌ای طی یک سال گذشته افزایش یافته است تا اینکه کاهش یافته باشد. ذخایر موشک‌های رهگیر آمریکا، که برای شرایط اضطراری در آسیا و دیگر مناطق مورد نیاز است، کاهش یافته است.

حدود یک‌ششم جمهوری‌خواهان معتقدند ایالات متحده با حمله به ایران مرتکب اشتباه شده است؛ ۱۷ درصد، در مقابل، دوسوم معتقدند آمریکا اشتباه نکرده است؛ ۶۵ درصد.

نیمی از جمهوری‌خواهان معتقدند جنگ در حال امن‌تر کردن ایالات متحده است؛ ۴۹ درصد. یک‌چهارم می‌گویند جنگ نه کشور را امن‌تر کرده و نه ناامن‌تر؛ ۲۶ درصد. ۱۶ درصد می‌گویند کشور را ناامن‌تر کرده است و کمتر از یک نفر از هر ده نفر نیز مطمئن نیستند؛ ۸ درصد.

بیشتر جمهوری‌خواهان به دولت ترامپ برای ارائه اطلاعات دقیق درباره جنگ اعتماد دارند؛ ۶۹ درصد. اما حدود یک‌چهارم تردید دارند؛ ۲۶ درصد. از این میان، ۱۷ درصد می‌گویند اعتماد زیادی به دولت ندارند و ۹ درصد می‌گویند اصلاً به آن اعتماد ندارند.

